

دفاعنامه‌های مولانا بحرالدین باعث در دادگاه‌های نظام پادشاهی

به نام خداوند جان و خرد

زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث از اندیشمندان و مبارزان برجسته و بلندآوازه راه آزادی و عدالت‌خواهی نیمه دوم سده بیستم افغانستان است. او از یاران نزدیک زنده‌یاد محمد طاهر بدخشی و از اعضای ارشد رهبری ساختار سیاسی بود که بدخشی بنیاد گذاشته بود. مولانا باعث سخنور جادو کلام و مبارز دلیر و بیقراری بود که از هر امکان و مجالی برای روشنگری، آگاهی‌دهی و بسیج مردم برابر ظلم و اجحاف ستمگران و حاکمان غدار و اغواگری‌های روحانیت قشری و تحجراندیش استفاده می‌کرد و به تشریح عوامل بنیادی پس‌ماندگی جامعه و کشور می‌پرداخت. او مرد میدان اندیشه و عمل بود. به همین خاطر دم و دستگاه حاکمه بارها برایش دسیسه چیدند و زندانی‌اش کردند.

به ادامه انتشار اسناد ارزشمند، وابسته به تاریخ و کار و پیکار گذشته سازمان سیاسی به رهبری زنده‌یاد محمد طاهر بدخشی، اینک مسوده‌ها و متن‌های دو دفاعنامه جداگانه در محاکم نظام پادشاهی را در دو بخش، به مناسبت ۸ عقرب سال روان، سال‌روز تولد و شهادت زنده‌یاد بدخشی، خدمت جوانان علاقه‌مند خط فکری او و پژوهشگران تاریخ مبارزات سیاسی کشور پیشکش می‌کنم.

بخش اول، اسناد مربوط به دفاعنامه سال ۱۳۴۹ مولانا باعث و بخش دوم، اسناد مربوط به دفاعنامه سال ۱۳۵۱ خورشیدی مولانا باعث و همزمانش را در بر خواهد داشت.

با آنکه سندها خود گویا و گواه هستند، روشنایی اندکی بیشتر پیرامون آن‌ها را بایسته می‌پندارم:

۱- دفاعنامه نخست تنها مربوط به محاکمه مولانا باعث در سال ۱۳۴۹ خورشیدی است که محمد طاهر بدخشی آن را نگاشته است.

دفاعنامه دستنویس بدخشی دو و یا شاید دقیق‌تر دومین نسخه به دست ما رسیده است. نخستین نسخه زیر عنوان «دفاعیه ث» که بدخشی آشکارا آن را بسیار با شتاب یادداشت کرده است، در واقع مسوده ابتدایی یا همان «چتلنویس» و یا «چرکنویس» است. (من که فکر می‌کردم شناخت و خواندن هرگونه خط بدخشی برایم هرگز دشوار نخواهد بود، از بس که با عجله نوشته است، در خوانش چندین کلمه در این نسخه به راستی درمانده شدم!) اما در فقدان «پاکنویس» تام و تمام

دفاعنامه، نسخه نامبرده این امتیاز را دارد که همه عناوین و اجزای طرح، گاه با کم و بیش تفصیل و گاه بسیار فشرده، در آن بازتاب یافته است. از این نگاه در حالت کنونی یگانه نسخه کامل به شمار می‌آید!

دومین نسخه تحت عنوان «دفاعنامه بحرالدین باعث - محصل صنف سوم فاکولت شرعیات پوهنتون کابل، در محکمه امنیت عامه کابل، در ماه سرطان ۱۳۴۹ شمسی» به هدف پاکنویسی نسخه نخستین آغاز شده است. اما چون در همان صفحه اول «قلم‌خور» شده، زیاد ادامه نیافته است. بدین لحاظ آن را «نیم» حساب کردم!

نسخه سوم با سرنامه «دفاعنامه بحرالدین باعث، در محکمه امنیت عامه کابل، در ماه سرطان ۱۳۴۹ شمسی» در حقیقت تشریح و پاکنویس همان نسخه اول می‌باشد. با آن که جاهایی از ماده‌های قانون و آیت مورد نظر در آن خالی گذاشته شده است، اما به روشنی از متن نهایی و پاکنویس شده دفاعنامه نمایندگی می‌کند. دریغاً شکل ناقص آن یعنی تنها بخش «تمهید» آن به دست ما رسیده است..

مولانا باعث پس از قرائت متن کامل همین نسخه دفاعنامه در محکمه برائت می‌گیرد.

۲- در این پیوند مسوده دفاعیه دیگری از باعث دستنوشته محمد بشیر بغلانی نیز دسترس می‌باشد که به هدایت بدخشی ترتیب شده است.

روایت محمد بشیر بغلانی: مولانا باعث در سال ۱۳۴۹ بنا بر توطئه‌ای بار دیگر زندانی می‌شود. بدخشی بشیر بغلانی و زنده‌یاد انجنیر رشید فرخاری را به سراغ و احوالگیری وی می‌فرستد. آن دو باعث و ذبیح‌الله عصمتی را در یک سلول می‌یابند. آن‌ها پیام و خواهش باعث را مبنی بر نگارش دفاعیه در رد دعوی سارنوال به بدخشی می‌رسانند. بدخشی می‌گوید خوب، می‌نویسیم. در همین دیدار بدخشی به بغلانی وظیفه می‌سپرد تا مواد لازم قانونی را گردآوری کند و به انجنیر رشید با توجه به پهلوه‌های سیاسی موضوع رهنمود می‌دهد و هردو را با هم برای آماده کردن طرحی برای دفاع باعث توظیف می‌کند. دستنوشته‌ای که از بغلانی داریم همان طرح است.

۳- دفاعنامه دوم که در بخش دوم تقدیم می‌شود مربوط به محاکمه باعث و تعدادی از هم‌زمان در دیوان امنیت عامه ولایت بدخشان در سال ۱۳۵۱ خورشیدی می‌باشد. دلچسپ است که متن این دفاعنامه، درست در همان کتابچه ۴۸ برگه با «پشتی» دارای نشان اردوی شاهی افغانستان به دنبال رونوشت «متن کامل دفاعنامه محمد طاهر بدخشی ... در سال ۱۳۴۸ خورشیدی» ثبت

شده است! اما کاملاً برخلاف متن دفاعنامه بدخشی که رونویسی آن با اشتباهات بسیار همراه بود و نسخه‌بردار چندان خط خوشی نیز نداشت، این متن با خط زیبای مولانا باعث بسیار خوانا و پاکیزه نگارش یافته است!

اصل متن دستنویس باعث، عنوان ندارد. ناچار نام «دفاعنامه زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث و هم‌زمانش در دیوان امنیت عامه ولایت بدخشان در سال ۱۳۵۱ خورشیدی» بر آن گذاشته شد. ۴- در متن دفاعنامه دوم آشکار است که افزون بر سارنوال شماری از چهره‌های با نفوذ محلی در همکاری با دستگاه حکومت وقت و پشتیبانی از والی، با باعث و یاران هم‌رمزش طرف دعوا قرار گرفته اند، به ویژه علیه مولانا باعث موضعگیری خصمانه کرده اند. باعث در برابر بعضی از آن‌ها برای دفاع از خود، با لحن جدی و با استدلال قوی واکنش شدید نشان داده است که شاید برخی وابستگان احساساتی آن‌ها را ناراحت کند! من از این قماش بازماندگان تمنا دارم که واکنش مولانا باعث را با توجه به صف‌بندی‌های آن روز کاملاً طبیعی تلقی کنند و با شکیبایی بپذیرند که ماجرا مطابق شرایط آن زمان رخ داده و در همان چارچوب زمانی پایان یافته است. پس از نیم سده واکنش‌های احساساتی و «انتقامجویانه» به آن عقلانی نخواهد بود!

۵- زحمت اساسی تایپ دستنویس‌های اسناد مهم را مانند گذشته دوست و رفیق گرامی استاد کریم‌شاه «میر» داوطلبانه پذیرفته است که همواره سپاسگزارم. مسؤولیت برابری تایپ با متن اصلی، درستی و ویراستاری آن، زیرنویس‌ها و آنچه در بین نشانه [] آمده، افزوده یا ندرتاً تعدیل کلمه‌ای به هدف ویراستاری به دوش من می‌باشد.

۶- نمونه‌های دستنویس دفاعنامه‌ها در پایان نسخه تایی هر کدام، متن کامل و یا یک تا دو سه برگ پیوست می‌شود.

با درود و آرزوی سلامتی.

بیا تا جهان را به بد نسپریم

محبوب‌الله کوشانی

بخش اول

متن تایی نخستین مسوده دفاعنامه مولانا بحرالدین باعث

دستنوشته محمد طاهر بدخشی:

دفاعیه ث [منظور باعث است]

تمهید

۱- قوه قضا باید در عمل استقلال خود را ثابت کند: مواد قانون اساسی، رویه قضایی

مقدمه

۲- روشنی در موضوع و شخصیت مدعی علیه: سرزمین درواز دوره پرمشقت طالبی و دارالعلوم، پوهنزی شریعات و مخالفتها و رقابت های بیجا

- مبارزه علیه قوانین استبدادی، کینه والی و دندان خایی پولیس و مسأله امر به معروف

۳- دفع صورت دعوی مجمل، مخلوط

الف- آیا توهین یک استاد اصل دعوی است؟!

عدم وجود اصل مدعی، مدعیان شاهد و شاهدان مدعی - وظیفه سارنوال و قاضی؟ که جزا بدهد؟

ب - آیا در پشت دوسیة ساختگی به نام توهین، دسیسه سیاسی پولیس نهفته نیست؟

مسأله مظاهرات را به اینجا چه! پولیس از کجا می داند که من حاضر و آماده امتحان نبوده ام؟

خاتمه

عدم کفایت حکومت (قوه اجرائیه) اعمال نفوذ در قضا و مقننه. اداره به سبک قدیم دیگر ناممکن است! محاکم دست پاک نشوند - ابراء ذمه و تصمیم مدعی علیه.

تمهید

قوة قضا

طبق این قانون اساسی که از شاه تا گدا به آن توسل می‌ورزند و حکومت از آن صلاحیت می‌گیرد و قوة مقننه در پشت سر آن قرار دارد، قوة قضاء که افتخار تطبیق آن را، در مواد () () به صراحت آمده ... یعنی قوة قضا و محاکم آن مستقل بوده در تحت تأثیر دو قوة دیگر نیست!

این را در تمهید با خط برجسته تحریر می‌کنم و در مقدمه دفاعیه‌ام به آواز بلند می‌خوانم تا محکمه را با قضات محترم آن یادآوری کرده باشم که در ابتداء دموکراسی و مرحله حساس آزمایش، برای حفظ آبروی سیاسی کشور هم که باشد، این سخن در روی کاغذ باقی نماند و لااقل یک دوره کوتاه، محاکم بدون بند و بست و قضات بدون خوف و هراس، تحت تأثیر عذر و تهدید حکومت نرفته به سفسطه ایجاد یک استقرار سیاسی تسلیم نشوند. همان قسم که لحاظ مجرمین عادی را نمی‌کنند، قصور حکومت را هم اغماض نفرموده، بگذارند که به نالایقی، عدم کفایت و سوء اداره خود فهمیده و بارها ملامت شود؛ و ادعاهای غلطش علیه جوانان مبارز و مجاهدین مسلمان میان تهی برآمده تا از دوسیه و دسیسه دست کشیده در فکر بهبود واقعی کار و عمل خود شود، در غیر آن در زیر فشار ذهنیت مردم از بین برود. درین ملک نه قحط آدم است نه قحط وزیر و تغییر و تبدیل کابینه در سیستم دموکراسی یک کار عادی است.

قضات محترم: این حکومت است که راه خود را گم کرده است، سنگ را می‌بندد و سگ‌ها را می‌کشد. مظاهرات و مخالفت‌ها، عدم رأی اعتماد ... لازمه دموکراسی است.

۱- روشنی ...

برای این که قضات محترم فعلاً و مؤرخین قضایی و حقوقی و سیاسی در آینده بدانند که مدعی علیه کیست؟ چند نکته در باره جای، تحصیل و علت مخالفت ریاست شرعیات و پولیس و والی را یادداشت می‌کنم.

همچنان که در آسیا افغانستان کشور پسمانده و محاط به خشکه است، در افغانستان نیز کوهستانی در دامنه‌های پامیر به نام درواز وجود دارد که ۶ ماه راه آن مسدود بوده، یک اقتصاد طبیعی داشته، لباس طبقه متوسط را خودشان از پنبه و [؟؟] به نام کرباس و ??? تهیه و

خوراکشان در ۹ ماه سال تلخان و توت است؛ سرک را نه تنها نمی‌شناسند بلکه راه‌های «آتنگ» فعلاً در دنیا نظیر ندارد. از آن راه هیچ غیردروازی به درواز رفته نمی‌تواند!

من در آنجا در خانواده یک ملای فقیر تولد شده و فعلاً ۱۰ نفر نفقه‌خور دارم که اکثراً لباس را به نوبت می‌پوشند و فقط دو وقت نان در روز و سه ماه در سال نان گندم را می‌شناسند. هیچگونه سابقه خدمت در ادارات تا امروز نداشته، نه مزه چوکی و نه لذت معاش را می‌شناسم. از سیاست نامی به آنجا نرفته و من هم به [؟؟؟] مربوط کدام جریان و اهل سیاست و جاه‌طلبی نیستم.

اما این درواز فقیر سرزمین عالم خیز بوده، چه در بخارای امیری و چه در هند و کشور، طالبان علوم آن در استعداد اول نمره بوده و همیشه مبلغان آتشین نفس و سربازان راه جهاد ضد جهالت و ستم بوده اند. این میراث آنرا دارم! چنانچه ده ساله بودم که از درواز به نام طلب علم و دین آواره شدم. ده به ده، شهر به شهر با آن وظیفه، علم دین و دانش و فضل را مانند خوشه چین با گرسنگی‌ها، بی لباسی‌ها، توهین و تحقیرها جمع کرده به کابل رسیدم. جز دارالعلوم عربی کابل هیچ موسسه علمی و مذهبی مرا نپذیرفت. در آنجا هم متعلم درخشان و زحمتکش بوده و اکثر می‌شناسند. از آنجا در مقابل خرافات مجاهده را شروع کردم. وقتی که علم، کیهان را تسخیر کرد و مشتی عالم‌نمای نادان به مخالفت برخاستند، به نور حقیقی اسلام به این تاریکی‌ها روشنی انداختم و نشراتی کردم که به سویه بین‌المللی انعکاس داشت. و در اثر آن به «تکفیر» م پرداختند. از آن سرخرو برآمدم.

با داشتن نمرات ممتاز توانستم به شرعیات بروم. آنجا با مخالفت شدید مخالفان دارالعلوم دچار شدم. یک رقابت مرا زیر فشار گرفت و چند بار برایم توطئه ساختند. اما از زبان من می‌ترسیدند. تا اینکه قوانین استبدادی پ و م [پوهنتون و محصلین؟] غیرقانونی پاس شد. همه جوانان مبارز علیه آن برخاستند. این‌جانب به نمایندگی ف [فاکولته] شرعیات و اهل دین در این مجاهده معقول سهم گرفته و ۲۴ روز آن را با اشتراک جوانان پیشاهنگ رهبری کردم. این است که مخالفت پوهاند (والی فعلیه) و پولیس را برای همیشه کمایی کردم.

چنانچه در سال ۴۸ در حالی که بعد از ۲۰ روز مظاهره از درواز آمده، مریض در لیلیه افتاده بودم که مرا با ۲۰ جوان دیگر ناحق به علت بعیده گرفتار و ۴ ماه در حبس نگهداشته و بالاخره بعد از محاکمه درین محکمه تقریباً برائت یافتم. اینک بار دیگر در سال ۴۹ در روز تجلیل کارگر در قطار همه جریان‌های دیگر، به نمایندگی اهل [دین] و شرعیات تحت شعار **الکاسب حبیب‌الله**، خطابه سرایا مشحون از آیات و احادیث ایراد کردم که هیچ جای اعتراض قانونی نداشت، و پولیس

نمی‌توانست مرا نسبتِ آن تعقیب کند؛ اما از تأثیر کلام حق ترسیدند و در صدد دسیسه افتادند. و من بیخبر از گنه‌کاران، در روز امتحان نسبت اخذ رشوت از یک محصل محروم‌شده به سبب نقل، که از مربوطین اسحاق‌زی معروف سرپل بود، به قسم [؟؟؟] به قسم هزل اعتراض کردم که به عکس‌العمل شدید مواجه شدم. گفتگوی لفظی طوریکه معمول است، بین من و وفی‌الله خان رخ داد. اما شاهدان چُست [؟] منتظر فرصت، آن را کلان کرده، سنجیده در ظرف چند ساعت از بی‌اطلاعی رئیس پوهنتون استفاده کرده نه تنها مرا بدون قانون اخراج، بلکه پولیس را خواسته مرا خلاف قانون سپاریدند. به تطمیع از یک تعداد محصلین شهادت به اکراه گرفته بعد از رخصت‌شدن پولیس با توسل به سارنوال است که صورت دعوی مجمل و مخلوطی علیه من آماده شد!

خود قضات محترم نظر به علم و تجربه می‌دانند که دعوی چنین نیست و من با وجود [ی که] مطمئن هستم اما به دفع آن می‌پردازم:

۲- دفع صورت؟

آیا توهین ...: در صورت دعوی می‌گوید که توهین ...! چرا این شخص توهین‌شده به آدرس حتی یک دارالوکاله و [مراجع] مطالعه در حقوق و قضا و شرع عرض نکرده است؟ آیا زبان ندارد؟ از من می‌ترسد؟ یا نمی‌تواند یا پُشتِ شرف و حیثیت خود نمی‌گردد که پولیس و سارنوال به وکالت آن برخاسته!

این مسأله حق‌العبد است؛ خود عبد وجود دارد حی و زنده ...

باز هم متهم می‌شوم که محصلین را داو زده ام. یعنی اینها همه حدس اند؛ عرض و شکایت آن کجاست؟ فوراً این مدعیان شاهد هم می‌شوند. طبق [ق] شهادت فردی و به لفظ **اشهد** در نزد قاضی معتبر است. این طور ساختن‌ها دیگر کهنه شده است، سجل به درد نمی‌خورد. باز خود ریاست، مدعی من است! شاگردان محتاج نمره و سوانح مدعی، شاهد شده نمی‌توانند. دوسیۀ (۵۴) ورقه بی معنی [است]! تحقیقات من کجاست؟

۳- در پشت دوسیۀ چهره والی و پولیس نهفته

والی و پولیس گویا حافظ امنیت و اجرا اوامر قانون از بادران خاص اند و به شخص مذهبی و حقیقت قرآن از رو برو حمله کرده نمی‌توانند. مرا متهم کمونیستی، ... کرده نمی‌توانند؛ مثلی که

هزار ملی‌باور دیگر را می‌کنند. لذا باید از پشت خنجر بزنند و آن دسیسه‌بازی‌های وقت عبدالرحمن است!

والی گفت، پولیس گفت و خود صورت دعوی این حقیقت را واضح می‌گوید که من [پرده استتار؟] فعالیت‌های مجاهدانه باعث هستم.

قضات محترم! جرأت کنید؛ چهره محرومی حقیقت را از لای ژنده پاره‌های سیاست بشناسید. همین مسأله را لطفاً افشا کنید. پولیس اگر مرد است، اگر به قانون ایمان دارد، چرا رو در رو با من مواجه نمی‌شود و نمی‌گوید برادر!

چرا با اجتماعیون یا سوسیالیست شانه به شانه می‌روی. چرا حقایق اسلام را آشکار می‌کنی. چرا حدیث الکاسب را در روز کارگر تشریح می‌کنی و چرا مزدوران مظلوم را آگاه و هوشیار می‌کنی که گریبان حکومت و باداران سرمایه‌دار ما را بگیرند و موجب اخلاص امنیت خاصه آنها شوند! مزد زیاد و حال روز بطلبند، بیمه بخواهند؛ برادری و برابری بخواهند ...

در صورت دعوی اگرچه پرده انداخته اند، اما مسأله معلوم است که گرفتاری من سیاسی است. و باید محکمه من سیاسی باشد. خیر است اگر از حقوق مادی سیاسی در زندان برخوردار نبوده‌ام؛ مهم نیست! آن نصیب قومندان طوری که در حبس سیاسی گذشته نصف [اعاشه؟] ما را نوش جان کردند.

خلاصه اینکه: این دعوی مجمل و مخلوط در حقیقت و ماهیت سیاسی است. به توهین استاد چه که به توهین رسول علاقه ندارند. چه دلسوزی! اما جرأت ندارند و این خلط مبحث است. من جواب‌تانرا می‌دهم. بلی من در سال ۴۷، ۲۴ روز رهبری مظاهرات را به عهده داشته آن را به پیروزی رسانده‌ام. و دل این پوهاند بی‌کفایت را با این پولیس‌های دوست استبداد خون کرده‌ام. اما متأسفانه در سال ۴۸ مریض و در خانه بودم. ناحق حبس و محاکمه شدم و در سال ۴۹ در روز کارگر باز علیه سود و سلم و باداران پولیس و حامیان دعوت‌دهنده والی صاحب سخن زده‌ام. دیگر در هیچ گونه تظاهرات اشتراک نکرده‌ام. در روز امتحان به حرکت غیرقانونی اداره نسبت بازآوردن یک محروم پول‌دار اعتراض کرده‌ام. اینست سرنوشت من:

۱ - از پوهنتون ظالمانه اخراج شده ۲۰ سال طلب [علم] و دویدن من به هدر داده شده است.

۲ - متهم شده و حیثیت و شهرت علمی مرا لکه‌دار کردند. تاجران قراردادی مرا به نقل متهم کرده‌اند و دوسیه ساختند؛ در حالی که با استاد مضمون در محکمه نزد رئیس همین حالا امتحان می‌دهم و نمرهٔ پارچهٔ من ۹۰ است.

۳ - سارنوال محکوم امر والی علیه من این دعوی مجهول و مخلوط را ساخته و پرداخته؛ فقط رأی علم قضا و صیانت ذهنیت حق [و] قانون [توسط] آنها است که مسأله را روشن می‌سازد!

خاتمه:

حکومت خود را تغییر نمی‌دهد.

نسخهٔ اصلی دستنویس بدخشی (متن تایپ بالا):

دفاعیه

۱- قوه قضا باید در محل استقلال خود را ثابت کند : مواد قانون اساسی ، دوره قضائی
 ۲- دوشی در موضوع : سرزمین درواز ، دوره در شصت طالی و دارالعلوم ، پوهنچی شریعت و فاضل در ریاست
 و کیفیت مدعی علیه - سپارن علیه قرارین استبداد کیسه والی و دندان خانی پولیس و سلاطین

۳- دفع صدمه دعوی محل فلو

الف ایا تو همین یک پتاد اصل دعوی است ؟!

عدم وجود اصل مدعی ، در میان شاخص و شاهدان مدعی - چنانچه کار اول و فاضل ؟ که خواهر هم ؟

ب : آیا در این دوشی با شکل تمام تو همین دوشی است پولیس نهفته نیست ؟

شکل نظامی را به اینها چه ؟ پولیس از کی سیرانه کن من حاضر و اماند استال نه لیدام

خاتمه
 عدم کفایت شکایت (تو و او این) ، مالکین در قضا و تقنین ، ادا به سبک قدیم بگردان مکن است

محاکم است و پاک نشود - ابراز نه و تصمیم مدعی علیه

پایان

قوه قضا -

طبق این قانون است که از شاه ناگه آن تو سل و دوزخ و حکومت از آن صدمه بیت بگر
 و قوه تقنینه از این که آن قرار دارد - قوه قضا ، که این را بطریق آنرا در مواد (۱) (لبراصت آن
 یعنی قوه قضا و محاکم آن مستقل بود در تحت تأثیر و تحت اثر نیست !

اینرا در تمهید با حفظ بر حسب تحریر حکم ، و در قضا و دفاعیه ام : آواز بلند می فرام تا محکم را ، قضا

مختم آن یاد آدمی که به نام که در استه از دستور پس ، در مرحله قضای از مالیش در قضا

آبروی سیاسی که در هم باشد این سخن در دوشی کاغذ باقی ماند و در اقل یک دوشی کوتاه محاکم بدون

بند و بسته و قضا بدون حرف و اس تحت تأثیر عذر و تمهید بگوئید که ترفقه به توطئه ای

یک استقرار سیاسی تسلیم نشوند حال قسم که می خط و مهرها عاری از آن گشته و فقر و فقر است در محاکم

نفرین بکنند از نه که به نالین عدم کفایت و سوء ادا در قضیه و بار اول است شود و ادا محاکم

مخلط علیهم امان و بیارز و بی حدی شکل میان این بر آید تا از درجه و درجه است که

صاحب این کتاب می خواهد که با سبب حقست
حققت محرم است که نیست. چه در این حققت را از هر کسی این بار سبب است که حقست
سند را بطور آن که نیست. پس اگر هر کس از این قانون را در هر دو در هر دو
در هر دو می شود و نگاشته به بار!

و اما با اینها که در هر دو است. تا به سبب این که در هر دو است. و این است
الکاست. و در هر دو که اگر کسی در این قانون را نگاشته است. و این است که هر دو
که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
نکته است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.

در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
تا به سبب این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
حققت: این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.

در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
تا به سبب این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
حققت: این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.

- ۱- از هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۲- تا به سبب این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۳- که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۴- حققت: این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۵- تا به سبب این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۶- که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۷- حققت: این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۸- تا به سبب این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۹- که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.
- ۱۰- حققت: این که در هر دو است. و این است که در هر دو است. و این است که در هر دو است.

تایپ نسخه دوم که به هدف پاکنویسی آغاز شده اما با قلم خورشدن ادامه نیافته است:

دفاع نامه

بحرالدين باعث - محصل صنف سوم فاکولته شرعیات پوهنتون کابل

در محکمه امنیت عامه کابل در ماه سرطان ۱۳۴۹ شمسی

در مقابل دعوی مساعد

مدعی العموم دولت افغانستان

فهرست مطالب

تمهید: قوه قضا افغانستان اگر خواهان اعتبار و اعتماد نزد مردم و بقا و ارتقای خود است، باید عملاً خویشتن را مستقل ساخته و خصوصاً در موضوعات سیاسی تحت تأثیر قوه اجراییه نرود؟!

مقدمه: معرفی شخصیت و محیط اجتماعی مدعی علیه و حوادث مربوط این دعوی مجمل

دفع صورت دعوی مجمل، مخلوط و ناقص

الف- آیا راستی موضوع، دعوی امتحان و توهین کدام استاد است؟

عدم وجود اصل مدعی، مدعیان شاهد و شاهدان مدعی، ریاست فاکولته وظيفه مدعی العموم را اجرا کرده و ریاست پوهنتون وظيفه محکمه را انجام داده، پس سارنوالی و محکمه [برای] چیست؟

ب- یا در لابلای دوسیه ساختگی توهین [استاد] شرعیات، دسیسه ناجوانمردانه سیاسی یا چهره والی کابل نهفته است؟

خلط مبحث توهین و مظاهرات.

به آمادگی و عدم آمادگی امتحان من پولیس چه علاقه دارد؟ و مسأله حاضری و غیر حاضری من باید به محکمه امنیت عامه سوق داده شود؟ اگر من یک مجرم سیاسی نبودم، گرفتاری من به آن اشکال کمین و حيله و توطئه چه ضرورت داشت؟ فقط جلب ساده کافی بود.

خاتمه: حکومت از نالایقی و عدم کفایت اعضای خود می‌خواهد جریان‌ات نو را به سبگ کهنه اداره و رهنمایی کند. و این استبدادزدگان قوانین نسبتاً دموکراتیک را تعمیم نتوانسته قضا باید دست‌پاکشان نشود. ابراء ذمه و تصمیم مدعی‌علیه در آینده

[یادداشت بدخشی در پشت صفحه]:

یا به عبارت قانونی و اصطلاح حقوقی

در متن دعوی محکوم به آن حقوق مشترک حق‌الله و حق‌العبد معلوم می‌شود که غلبه به حق‌الله است یعنی اصل حقوق عامه و فرع حقوق شخص معلوم می‌شود. و می‌بایست به اساس این دعوی خود، مساعد جزای شدیدتر برای مدعی‌علیه می‌خواست، حال آنکه چنین نکرده.

از درخواست آن چنین معلوم می‌شود که محکوم به آن حقوق شر کرده است که غلبه به حق‌العبد باشد و این تناقض صریح بین دعوی و استناد است و هم در حالیکه در جلب، ماده ۱۴۱ محصلین که مأمور دولت گفته نمی‌شوند نیز داخل شده و درست نمی‌باشد.

.....

دست‌نویس متن تایی بالا و یادداشتی مربوط به دفاعنامه در پشت همان ورق به خط بدخشی:

دفاع نامه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من ذرئته نبياً ورسولاً

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

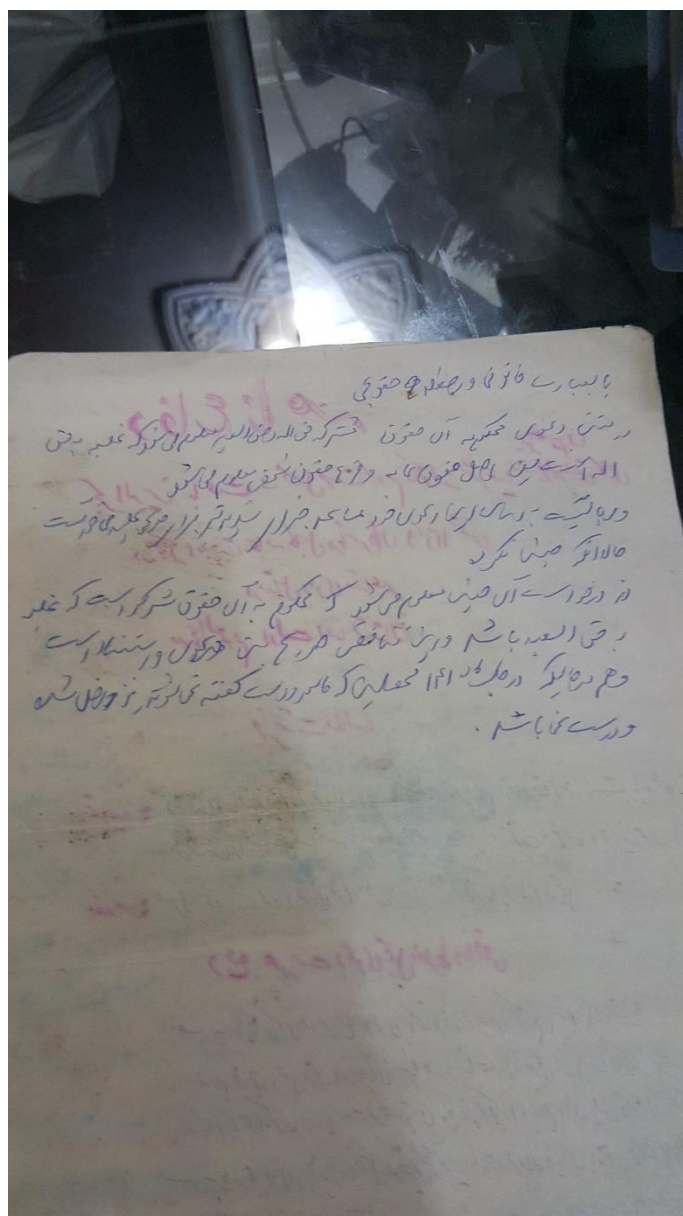
وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم

وهدانا لهذا الدين العظيم



متن تایپی نسخه سوم که تشریح و پاکنویس نسخه اول می باشد:

دفاع‌نامه بحرالدین باعث

در محکمه امنیت عامه کابل در ماه سرطان ۱۳۴۹ شمسی

فهرست

تمهید:

قوه قضاء افغانستان اگر خواهان اعتبار و بقا و مورد اعتماد مردم است باید عملاً خود را مستقل ساخته، خصوصاً در موضوعات سیاسی تحت تأثیر قوه اجراییه نرود؟!

مقدمه:

معرفی شخصیت مدعی علیه و محیط اجتماعی و جریانات مربوط این دعوی مجمل؛

دفع صورت دعوی مجمل و مخلوط.

الف: آیا راستی دعوی موضوع امتحان و توهین کدام استاد است؟

ب: یا در لابلاي دوسیۀ ساختگی دسیۀ ناجوانمردانۀ سیاسی پولیس و والی کابل نهفته است؟

خاتمه: استبدادزدگان قوانین نسبتاً دموکراتیک را تعمیم نتوانسته، نسبت عدم کفایت جریانات نوین را می‌خواهند به سبک قدیم اداره کنند. در اینجا فقط وظیفۀ قضا است که دست‌پاک اهل فساد و ظلم نشود. ابراء ذمه و تصمیم مدعی علیه

تمهید:

در قانون اساسی جدید (۹ میزان ۱۳۴۳) که از شاه تا گدا به آن توسل می‌ورزند و قوه اجراییه از آن صلاحیت می‌گیرد و قوه مقننه پشت سر آن قرار داشته و قوه قضاییه افتخار تطبیق آنرا دارد. در مواد (۹۷) و (۹۸) به صراحت آمده است که:

«قوه قضاییه یک رکن مستقل دولت است. ... ۹۷»

«هیچ قانونی نمی‌تواند در هیچ حالت قضیه یا ساحه‌ای را از دایره صلاحیت قوه قضاییه خارج بسازد. ... ۹۸»

و طوریکه در مقدمه آن با تحلیل واقع‌بینانه اوضاع متحول جهان و کشور آورده که: «با درک تحولات تاریخی که در زندگی ما به حیث یک ملت و یک جز جامعه بشری به وقوع پیوسته، این قانون اساسی را وضع کردیم» و ماده ۱۰۲ مشخص می‌گوید: «محاکم در قضایای مورد رسیدگی خود احکام این قانون اساسی و دیگر قوانین دولت را تطبیق می‌کنند».

در دیگر قوانین دولت، «قانون ... صلاحیت قضایی» در ماده اول و ماده چهارم این صلاحیت و استقلال باز به طور مفصل تسجیل شده است. و همانطوریکه در ماده (۱۲) اصولنامه اداری محاکم عدلی گفته شده است که «هیچ اداره دولتی و رسمی نمی‌تواند که حکم صادره محکمه را تغییر بدهد»، باید به اراده عادلانه قضات نیز، تطمیع و تهدید آن قوماندان عمومی و این والی تأثیر ننماید.

این تذکرات را در تمهید دفاعیه‌ام با خط برجسته تحریر کردم و اکنون با آواز رسا قرائت می‌کنم، تا محکمه را با قضات محترم آن، یاددهانی کرده باشم که این مواد قانون اساسی و دیگر قوانین که از لویه جرگه و شورا و صه‌باد فرد اول کشور گذشته، با وجود حفظ منافع طبقات حاکمه اقل در یک دوره کوتاه شروع به اصطلاح تحول، بدون بند و بست دو قوه یک دولت برای آبروی بین‌المللی بانیان آن و ایجاد یک پرستیژ برای خود قوه قضاییه ظاهراً مراعات شده و محض روی کاغذ باقی نماند! یعنی قضات محترم بدون خوف و هراس با اتکا به صلاحیت قانونی و استقلال خود تحت تأثیر عذر و تهدید و تطمیع حکومت نرفته به سفسطه ایجاد «استقرار سیاسی» و جمله موهوم «حفظ امنیت عامه» تسلیم نشوند.

بگذار شاگردان درجه اول مکتب استبداد در امتحان دموکراسی پیش روی مردم ناکام مانده و عدم لیاقت و کفایت‌شان در اداره علمی و اسلامی آشکار شده، رسوا گردند تا ادعاهای غلط‌شان علیه جوانان مبارز و مجاهدین مسلمان، میان‌تهی برآمده، اجباراً دست از دسیسه‌بازی و دوسیه‌سازی کشیده و شرمسار گردند.

قضات محترم! خوشبختانه، در کشور نه قحط آدم است و نه قحط وزیر؛ بهتر است هرچه زودتر چنین حکومت مستبدخوی نالایق و بی‌کفایت دروغ‌پرداز، پشت سر هم سقوط کرده و در چنبره استبداد چیزی نماند، تا فرصت کار و خدمت به فرزندان واقعی مردم و خدمت‌گزاران

حقیقی رسیده، گام‌های اساسی در راه بهبود وضع ابتر اقتصادی موجود و خراب اجتماع حالیه برداشته شده بتواند، تا سیه‌روزی مردم زحمتکش این کوه‌ها و دره‌ها به پایان آید؛ زیرا تا این مناسبات فرتوت اقتصادی - اجتماعی است و این دژخیمان پاسبان آن، آهنگ رشد اقتصادی و اجتماعی ما چنین کند باقی مانده، عاید ملی ما بالاتر نرفته، سطح زندگی ما بلند نشده، به ترقی اجتماعی نمی‌رسیم.

آقای اعتمادی^۱! با رهاکردن سگ‌ها و بستن سنگ‌ها نمی‌تواند جلو این نهضت اجتماعی تغییرخواهانه مردم صبور و باحوصله اما ظالم‌گش افغانستان را بگیرد. تاریخ ما مردم عبدالحکیم شاه عالمی‌ها^۲ و طره باز خان‌ها^۳ را همین دیروز شدیداً محکوم کرد و فردای نزدیک نوبت پوهاند واحدی‌ها^۴ و حکیم کتوازی‌ها^۵ و دیگر تابوت‌کشان استبداد می‌رسد! وای به کسانی که مورد خشم خلق خدا و خدای خلق واقع می‌گردند. آیت «...»

پس قوه قضاء افغانستان اگر خواهان اعتبار و بقا و مورد اعتمادشدن مردم است، باید عملاً خود را مستقل ساخته، خصوصاً در موضوعات سیاسی تحت تأثیر قوه اجراییه نرود.

در حصه من محکمه امنیت عامه کابل طوریکه به پایان و بالا دویدن منصوری^۶ و کتوازی اعتنای زیاد نشان نداد به الحاح و عذر و بهانه پوهاند واحدی این عالم خدمتگار ظلم و دوکتور بی‌انصاف کم‌حوصله و انتقام‌شخصی‌گیر توجه نفرموده، عدم سمع دعوی مجهول سارنوال مأمور معذور را طبق ماده () اجراء جزایی اعلان کرده، اعاده حیثیت و جبران خساره مرا طبق مواد () () قانون نماید، تا راستی مردم بگویند قوه قضا دارد که مستقل می‌شود؛ و اقل از یک مجاهد مسلمان و مبارز ضد استبداد با جرئت حمایه می‌تواند و آنرا به دست دشمنان قسم‌خورده‌اش نمی‌سپارد که در زندان‌های غیرانسانی، وقت تحصیل و عمر جوانی‌اش را هدر سازند و از تمام حقوق و وجایب ملی و مدنی و سیاسی محروم‌ش سازند؛ به خاطر چه؟ فقط به خاطر اینکه مشت قلیل طفیلی به گرده‌های مردم مولد و زحمتکش ما با عدم لیاقت و کفایت و حماقت ابدی سوار بوده

۱- در باره شخصیت‌های شماره ۱ تا ۶ در زیرنویس‌های دفاعنامه نشرشده محمد طاهر بدخشی معلومات ارائه شده است

۲ -

۳ -

۴ -

۵ -

۶ -

و همچنان سرگرم چور و چپاول، عیاشی و رذالت و حکمرانی در اقتصاد و اجتماع باشند و توطئه
«استقرار سیاسی» و «امنیت عامه» این است و بس!

دستنویس بدخشی از پاکنویس نسخه سوم دفاعنامه باعث که متأسفانه تنها بخش «تمهید» را
در بر دارد. مابقی تا کنون به دست نیامده است:

متن تایی دفاعیه‌ای که محمد بشیر بغلانی تسوید کرده است:

به پیشگاه ریاست محاکم عدلی ولایت کابل!

من مدافع بحرالدین باعث ولد قوم، در حالیکه عقل سلیم دارم و حایز تمام مکلفیت‌های قانونی به اوصاف شرعی هذا می‌باشم در مجلس قضا و ریاست محاکم عدلی ولایت کابل پاسخ دعوی عبدالرسول سارنوال که مملو از سفسطه و نهایت بافتگی بوده، ذیلاً توضیحات را می‌دهم:

۱- پیش از اینکه در اصل موضوع حرف بزیم توجه شما را به ماده (۹۷) قانون اساسی جلب می‌دارم؛ زیرا همین قانون اساسی است که باعث تضمین سعادت افراد جامعه تدوین گردیده و هم دولت را واجب‌الاحترام حکم می‌کند.

و بر اساس حکم ماده (۹۷) آن قوه قضاییه یک رکن مستقل دولت محسوب شده، وظایف خود را در ردیف قوه تقنینیه و قوه اجراییه انجام می‌دهد.

چون طرف مقابل من، سارنوال نماینده قوه اجراییه است و باز هم همین قوه اجراییه است که با بوق و کرنا، سنگ تطبیق قانون را به سینه می‌کوبد.

و چنانچه دعوی سارنوال ملاحظه می‌شود، یک دعوی دستوری بوده و هیچ اساس آن به روی شالوده حقیقت استوار نیست. با آن‌هم محکمه آنرا مستدل دانسته به دفع آن مکلف گردیدم. اینک از مقام محکمه به مقتضای قانون تقاضا دارم که با رعایت قانون، دفاعیه مرا خوانده، عادلانه حکم بدارند. زیرا قوه اجراییه برای حفظ پرستیژ خود که در بعضی موارد طرف انتقاد روشنفکران قرار می‌گیرد به بالای محکمه اعمال نفوذ می‌کند. بناءً با استناد ماده (۹۷) قانون اساسی، استقلال قضایی و استقلال قضاوت شما را خواهانم.

چه اساس حکم ماده (۸۸) قانون صلاحیت تشکیلات قضایی، طوریکه در آن مصرح است. وظیفه قاضی را خیلی‌ها به وجهی نهایت سنگین تاکید و قاضی با قبول شرایط و تعمیل ماده (۸۸) قانون صلاحیت تشکیلات قضایی، قضاوت می‌کند و تمامی ارزش‌های قانون اساسی را احترام می‌دارد. لهذا به استناد دو ماده فوق‌الذکر قاضی علاوه از مسوولیت سخت قانونی، مسوولیت سخت اخروی هم دارد. وقتی که قاضی عرش قضاوت می‌کند، در آن دادستان مقابل هم قرار داریم. آن وقت از این دستوردهندگان محافل حاکمه اثری نخواهد بود. فقط قضاوت عادلانه شما نگاهبان شما بوده از قضاوت عادلانه و جرأت عمل قضایی رنگ سرخ و سربلند باشید.

۲- از اینکه مدعی در دعوی خویش اقامه می‌دارد که روز امتحان مضمون مورد بحث مدعی برخلاف مقررات امتحان نقل می‌گرفتم، ممیز و ممتحن با من مخالفت ورزیده اند. این ادعا کاملاً یک دروغ چرکین و سیاه است. زیرا بر اساس گفتار سارنوال طول سال ۴۸ را به هنگامه‌جویی و با تظاهرات ناجایز سپری نموده باشم، هیچ آمادگی نمی‌داشته باشم؛ در حالی که من ادعا دارم و ادعا می‌کنم که با آماده‌ترین محصل و همصنفان خود در تمامی مضامین امتحان بدهم؛ و باز هم تکرار می‌دارم که آماده‌ترین محصل و همصنف‌های من آماده‌ی درست نیستند. مگر بنا بر واسطه‌بازی و اهلیت‌ناپسندی و بعضی رابطه‌های دیگر در آن ساحه از حقیقت اغماض می‌گردد، که نالایقان در صف لایق‌ها؛ و کسانیکه شب و روز زحمت کشیده مطالعه و به تکرار درس سپری نموده، نالایق، تنبل و سایر اتهامات ناجوانمردانه را به آن‌ها نسبت می‌دهند. افسوس که بسیار مطالب و گفتنی‌ها دارم با ارتباط دعوی سارنوال، راجع به لیاقت و عدم لیاقت همصنف‌های خود و هم یادداشتی در اطراف طرز کار و اجراات نامطلوبی بعضی استادها در این دفاع در پیشگاه این محکمه ارائه کنم.

ازاینکه سیاست استماع محکمه قضایی ایجاب نمی‌کرد؛ لازم ندیدم که چگونه اشخاص به جرم لیاقت درسی مورد سرزنش و تهدید و اتهام قرار می‌گیرند و کدام اشخاص در عدم لیاقت نمره‌های بالا را کمایی می‌کنند!

خیر به هر صورت یک نکته را به تردیدی دعوی مدعی کافی می‌دانم که در این محکمه به جرم عدم لیاقت درس و نقل‌گیرنده محاکمه می‌شوم، با لایق‌ترین نفر همصنف و یا بالاتر از آن که طرف منظوری مدعی باشد در موضوع و همه مضامین امتحان می‌دهم، تا قضات محترم عینی قضاوت کنند!

آقای سارنوال در دعوی خود در طول سال ۴۸ به مظاهرات ناجایز قانونی و هنگامه‌جویی و اخلاک‌گر امنیت عامه مرا دخیل پنداشته بر آن محکوم می‌کند. اساس دعوی سیاسی را با تغییر لهجه و تغییر کلام و با تغییر ماهیت به شکل کاذبانه و افتراآمیز، هتک حرمت و توهین استاد و چند نفر محصل را بهانه قرار می‌دهد. و بر اساس حکم ماده (۱۴۱) اصولنامه جرایم مأمورین علیه امنیت ملی، علیه من دعوا اقامه می‌کند. از مقام محکمه قضایی جزا هم مستدعی گردیده [است].

قضات محترم: اگر دعوی مدعی به غور مورد ارزیابی قرار داده شود، به وضاحت دیده می‌شود که قلب پُر خون مدعی در دیگر ساحه بوده، ادعای توهین و هتک حرمت استاد و یا محصلین صرف

یک دستوری است از بالا پی‌ریزی گردیده و در محیط پوهنتون در صحنه امتحان بر علیه من عملی صورت می‌گیرد. زیرا من با استفاده از تحول و نهضت و روحیه دموکراسی و خصوصاً با حکم ماده (۳۱) قانون اساسی که چنین صراحت دارد: آزادی فکر و بیان از تعرض مصون است. ۱۱ ثور که یک روز بین‌المللی است و تجلیل آن روز را ملل متحد که دولت افغانستان عضویت آن را نیز دارد، قبول کرده است. روز یازده ثور سال ۴۸ در حالیکه از طرف چندین پارت و دسته‌های سیاسی با شعارهای انقلابی چپ و چپ‌نما تجلیل شده بود. راجع به اهمیت آن روز حرف می‌زدند، من با درک و اهمیت آن روز در یک محل غیر راه عامه و در یک اجتماع کاملاً آرام بنا به خواهش بعضی رفقای خود، به ستیژ سخنرانی بالا شدم و این روز را بر حسب معمول بین‌المللی تجلیل، راجع به سطح زندگی مردمان زحمتکش و خلق‌های محروم و اسارت‌های ملی و تبعیض‌های نژادی لسانی حرف زدم. طبقه متجاوزین و قانون‌شکنان و استثمارگران طفیلی و سرباری‌های جامعه را انتقاد کردم. عین مطلب را در اینجا توضیحات می‌دهم. چه البته واضح است که اکثریت مردم نان، خوراک و پوشاک انسانی ندارند:

سرک، مکتب، شفاخانه به صورت قطعی ندیده اند. اکثر مردم مغاره‌نشین و در مغاره‌های نمناک کوه زندگی می‌کنند. و یا کاملاً برهنه اند و یا به وسیله پوست حیوان پرده حجاب می‌کنند. زندگی در شهر و ده یک زندگی جهنمی و غیر انسانی است. فاصله و تضاد بین فقر و ثروت شدت می‌یابد، یک اقلیت ناچیز به شمول مامورین عالی‌رتبه در سطح زندگی به شیوه آمریکایی زندگی می‌کنند. پول‌های مردم و خلق زحمتکش را به نحوی از انحا می‌بلعند. مردم ما یا بیکار اند و یا در کارهای غیرتولیدی اشتغال دارند. کسانی که اهلیت کفایت آرزوی خدمت و کار را دارند، نمی‌خواهند در برابر اراده‌های غرض‌آلود و هوس‌های زیان‌آور متصدیان امور، کورکورانه اطاعت نمایند. در جریان کار تحت عناوین اسباب‌سازی و دروغ‌بافی از قبیل متمرّد، بی‌اطاعت از بین می‌روند. و یا در جایی که ساحة کار و فعالیت برای شان کمتر دیده می‌شود، تعیین و گماریده می‌شوند تا در حال دلسردی و مأیوسی خود به خود به ترک وظیفه و استعفا راضی و مجبور شوند. شگفت در اینجاست که عده [ای] عناصر فاسد، عیاش و تن‌پرور طوریکه روزها و ماه‌ها و سال‌ها با مکیدن خون و بلعیدن هستی ملت فقیر و بینوا حظ [و] لذت برده اند، مردم را در بدبختی و سیر قهقرایی دچار ساخته اند؛ بازهم خجالت نمی‌کشند که نام اصلاح، ترقی وطن و هموطنان را می‌گیرند.

اگر مفهوم ترقی و اصلاح به عقاید همین کامجویان تکامل رشوت، اختلاس، غدر و خیانت باشد، وا به حال ملت.

ملت ستمکش از حقوق کشوری محروم روی تجارب تلخ و تندی که به خاطر دارند، همه دردها، رنجها، مصایب و آلام ناسور تا جاییکه شیرازۀ زندگی افراد جامعه را آشفته و متلاشی ساخته وعده درمان آن به گپ‌های بی‌نتیجه وعده‌های میان‌تهی و آواز جهاد ملی ناممکن است: زیرا مشقت اجتماعی به طور کلی محصول نظام اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر طبقات استثمار انسان از انسان است. پس ریشه و علل بدبختی طبقۀ محروم جامعه در وجود نظام و در وجود هیئت حاکمۀ آن جامعه است:

به این منظور مردمی که در گردن آنها حلقه‌های اسارت استثمارگران چون قلاده آویزان باشد، مثل دورۀ بردگی کمترین استقلال فکری و حرفه از خود نداشته باشند، نمی‌توان مفهوم انسانی را به آنها اطلاق نمود و نمی‌توان آن‌ها را در صف افراد و یا طبقۀ مرفه‌الحال و یا سایر جامعۀ بشری قرار داد و نمی‌توان چنین زندگی را زندگی نامید...

مفهوم اساسی چنین زندگی را فقط انسان‌های واقعی درک می‌کنند. در چنین شرایط فقط تاریخ است که قهرمانان خود را نام‌گذاری می‌کند و همان قهرمان است که به خاطر رشد زندگی افراد جامعه، خود از تمام امتیازات فردی چشم‌پوشی نموده بر علیۀ طبقۀ زورگو و بی‌بند و بار و استثمارگر جامعۀ خود می‌رزد و پیکار می‌کند؛ و اشکال کهنۀ زندگی اجتماعی که به صورت مصنوعی توسط مرتجعین داخلی حفظ شده، همان است که سطح بی‌نهایت نازل حاصل‌دهی کار و عاید ملی و فقر شدید که خلق را به گرسنگی و نابودی تهدید می‌نماید، همه و همه آنرا از خصلت‌های جابرانه و بی‌عدالتی و حق‌تلفی‌های حکومت گذشته و حالیه خوانده بودم. این گفتار من، طبقۀ حاکمه را سخت ناراحت ساخته در پی کین و چیدن دسایس برآمدند. یا توسط مشترکین منافع خود و نازپرورده‌های فیودالان دوقرنه که تاریخ با اعمال شرم‌آور و ننگین آنها و هم سوختاندن یک عده انسان‌های مظلوم را که اظهر من‌الشمس است مورد انتقاد شدید خود قرار داده بودم. آنها به هر ترتیبی که توانستند یک عده محصلین را تطمیع نموده [گویا] با وحدت نظر استادها علیه من ادعای توهین و هتک حرمت قایم نموده اند که اکنون سارنوال به آن چسپیده است.

اگر دعوی سارنوال دستوری نیست و چشمک از بالا نشده، طوریکه در صورت دعوی خود مرا هنگامه‌جو و اخلاص گر امنیت عامه می‌گوید؛ به چه منظور از همچو یک موضوع عمدۀ سیاسی صرف‌نظر کرده، اقامۀ دعوی نکرده است. پس معلوم می‌شود زیربناء دعوی و طرح آن از تجلیل

روز ۱۱ ثور سال ۴۸ صورت گرفته؛ موضوع توهین و هتک حرمت یک روپوش دعوا است، که محض به گفتار پا در هوا علیه من در محکمه اقامه می‌شود و هیچ اساس قابل سمع ندارد. و باز هم بنا به زعم سارنوال، من مدعی علیه مرتکب توهین و هتک حرمت نفری داخل صورت دعوی مدعی گردیده باشم، مدعی با دلایل شهود و قرینه قاطعه که یکی از اسباب حکم بوده و در صحت دعوی خود به مفهوم اصلی و قانونی اثبات می‌کرد. بعداً در محکمه موضوع بحث شده قابل سمع قرار می‌گرفت.

چون دعوی مدعی مجهول از عدم قرینه بوده، دعوی چیزی مجهول مطابق احکام صریح ماده (۶۷) اصولنامه حقوق عدلی قابل استماع نیست. قاضی را لازم است همچو ادعا را به عدم سمع حکم کند.

قضات محترم: بنا به زعم مدعی که در دعوی خویش چنین می‌نگارد. من مدعی نظر به عادت همیشگی به طرف استاد وفی‌الله به صراحت لهجه اشاره کرده او را جاسوس، خاین، نماینده ارتجاع و جاسوس اخوان‌المسلمین، پدر لعنت گفته باشم. این ادعای مدعی چنین بیانگر است که قبلاً چندین مراتب استاد و سایر محصلین طرف توهین و هتک حرمت واقع شده باشند. سارنوال از آن قرینه در دست دارد که چنین اتکا کرده، مرا مرتکب عمل توهین و هتک حرمت نظر به سابقه‌داری کاملاً جرم را در حصه من تکمیل دانسته و آن را شواهد و دلیل الزام گرفته. سند سارنوال از طرف خودش در محکمه قابل ارائه بوده و از طرف محکمه قابل ملاحظه است. و من هم در این صورت به سرنوشت خود تسلیم و جزا را قبولدار می‌شوم، و بر مدعی آفرین‌ها می‌گویم، و روی دروغگوی سیاه می‌گردد. در غیر ارائه سند عادت همیشگی دعوی سارنوال به کلی بی‌اساس بوده، فقط و فقط از انتقاد جدی روز ۱۱ ثور سال ۴۸ و ملال شدن خاطر محافل رهبری کننده‌اش شوک اعصاب پیدا کرده که چنین از عدم دلیل و سند مدعی گردیده است.

بنا به قول مدعی، پوهنزی شرعیات را یک موسسه انگلیسی گفته باشم.

پس چرا من سه چهار بهار زندگی و یا بیشتر آن را برای کسب تحصیل در این موسسه سپری کرده‌ام؟ من به خاطر عشق و علاقه که در این پوهنزی داشتم، با وصفی که امکانات شمولیت من در دیگر پوهنزی‌ها و موسسات علمی کاملاً تصور می‌رفت، از منتهای علاقمندی بود که پوهنزی شرعیات را انتخاب کرده‌ام. حالا آقای سارنوال درست نیست که مرا برخلاف عقیده و مسلکم اتهام می‌بندد و محکوم می‌کند.

دعوی شما یک دعوی عندی و شخصی بوده از هیچ یک معقولیت نمایندگی نمی‌کند. و از جمله مستحیلات عقلی و دعوی حسی محسوب است که قانون و شریعت آنرا در جمله غیرمسموعات پنداشته، محکمه را لازم است عدم سمع آنرا حکم کند.

قضات محترم،

آقای سارنوال در دعوی خود می‌گوید، دلیل قناعت‌بخش در تحقیقات مدعی‌علیه ارایه نتوانسته، اصلاً مدعی برای الزامیت دلیل مقنع ندارد. از اینکه براءت ذمه حالت اصلی است، قبل از ارایه دلیل الزام چرا دلیل اقامه کنم. از طرفی محصلین را خصم من نشان می‌دهد که آن‌ها از طرف من به گفتار سارنوال، توهین و هتک حرمت گردیده و با کلمات رکیک طرف اذیت و آزار من واقع شده و بر این اساس مدعی می‌گردد. و از جهتی محصلین را برای صدق مقال و دعوی خود گواه معرفی داشته است. این هم بی پایه‌گی دعوی مدعی را نشان می‌دهد. اگر دعوی سارنوال را در قسمت توهین و هتک حرمت استاد و محصلین تحقیق کنیم، مجموع آنها خصم من واقع شده اند؛ پس شهادت خصم بر خصم شرعاً و قانوناً قابل سمع نیست و یا ادعا را از طرف استادان و گواهی را از طرف (۵۴) نفر محصلین. به گفتار سارنوال قابل دقت است که شهود مورد مدعی مدعی مطابق مقررات قانونی و شرعی ادای شهادت کرده اند یا چطور؟

ماده (۱۴۰) اصولنامه اداری محاکم عدلی چنین حکم می‌کند: شهادت شهود از قوی‌ترین دلایل قطعی بعد از اقرار به حساب می‌رود و آن عبارت از اخبار حق به لفظ (أشهد) است. در آن شرایط شرعی شهادت در نظر گرفته می‌شود. ماده (۱۴۱) اصولنامه موصوف صراحت دارد. شهادت به صورت انفرادی به حضور هیئت محکمه و متخاصمین شنیده می‌شود.

قضات محترم:

چه در حالیکه مطابق احکام ماده (۱۴۰) و (۱۴۱) اصولنامه اداری و اقتضای ماده (۲۳۴) و (۲۳۵) قانون اجراءات جزایی شهود مدعی ادای شهادت نکرده اند، روی کدام منظور با قبول کدام ماده قانون مدعی به آن اتکا کرده و در محکمه دعوی [بلا] دلیل آن سمع گردیده است.

محکمه را لازم است در قسمت سمع شهادت شهود با احتیاط احکام ماده (۱۴۰)، ماده (۱۴۱) اصولنامه اداری و ماده [های] (۲۳۴) و (۲۳۵) قانون اجراءات جزایی را توجیه و تطبیق کند.

قضات محترم:

برخلاف آیات قرآنی و احادیث و طرز طریقه عدالت نبوی و روحیه دموکراسی امروز و برخلاف ماده (۲۶) قانون اساسی که صریحاً حکم می‌کند برائت ذمه حالت اصلی است. متهم تا وقتی که به حکم قطعی محکمه محکوم‌علیه قرار نگیرد، بی‌گناه شناخته می‌شود. مگر به کمال تاسف و برخلاف کلیه موازین و ارزش‌های قانون اساسی و ماده () اعلامیه جهانی حقوق بشر تحت توقیف قرار داده شدم. دعوی مدعی که به ماده (۱۴۱) جزای مامورین استناد کرده بدون اثبات و بدون کمترین قراین و شهود [بوده] و اتکای آن به ماده (۱۴۱) قطعاً مورد ندارد. دعوی مدعی کاملاً مجهول بوده به حد یقین ثابت نگردیده است.

بناءً از مقام محکمه تقاضا دارم که دعوی مدعی را نظر به مجهولیت و عدم بند قرینه قاطعه به عدم سمع حکم کنند. با تقدیم احترام

برگ نخست و آخر دستنوشته محمد بشیر بغلانی:

$\frac{1}{x} = x^{-1}$

من در روح بحیر اندیش بخت دارد
مستم در حاکم عقل سلیم دارم و حاضر تمام ملکوتی
ملائی به او حق ندی بیایم در عشق و در حکم عولی ملکوتی گمانی از سخ و عوی
عبد الرسول خاندانواک در محو زلفه و نه بیک بافتنی گوید زلف خود تو خست در سیدم

این را که در اصل مصحح حرف نون و جو شمار باشد (لا ۹) مانون با سبب می دارم
زیرا همین مانون با سبب است که بخش قصص لغات را از جمله تدوین کرده و هم دو
را در اصل می دارم حکم کنند.

در این حکم آمده (۹۷) آن قوه تعقلیه که از استقلال در محسوسات و طوائف خورا

و چون حرف شهادت را خواند حاضران خاضع و متواضع شدند و بزرگواران حضوره امرایه است
که با یقین و کمال سبقت قانون را به آشنایی نمودند

و خداوند دعوی خادرنواں ملا حظ میگوید. یک دعوی دستوریه بعدیه. و هم بر آن
بردی خالوده حقیقت انوار نیست. با اینهم محکم از ابراهیم است و در کتب مذکور آن
ارادیم. انک از مقام محکم مقتضای قانون تفسیر داریم. که با رعایت قانون -

در غایب مرا خوانند عادلانه حکم بدارند - زیرا قوه اجرائیه برای حفظ برشته خود
در بعضی موارد طرف استقادر و مستفیدان قرار گیرد

بنابر اینست که ماده (۹۷) قانون اساسی استقلال قضائی و استقلال قضاوت را از خودی قضاوت
حکام ماده (۸۸) قانون صلاحیت تشکیلات قضائی طوری که در آن
مصر است و وظیفه قاضی را چنین نبیند استثنای تاکید و قاضی به قبول

شترابی و قلع ماده (۸۸) کاغذ صلیب شکلات صفائی. صفات و صفات
و تصانیف و زرش لای کاغذ و کاس را از حیرام صیادار. بنده استنداد و ماده

ط (در شید) است در آن شرایط شری میاید در آن گره میاید
ماره (۱۴) در موهف - موهف هر جت در د شید و بصورت (خواه)
میاید در شید و موهف شید میاید

[illegible]

محمدرضا لازم است در وقتیکه هیچ شکی نیست که شیوای حقیقت و حکام مآرجه (۱۴۰۱)
مآرجه (۱۴۰۱) و مآرجه (۱۴۰۲) و مآرجه (۱۴۰۳) مآرجه (۱۴۰۴) مآرجه (۱۴۰۵) مآرجه (۱۴۰۶)
در حقیقت و شیوای حقیقت.

صفات حضرت
بر خلاف مصداق قرانی و ارجح و طراز رفیع عبادت نبوی و روحیه و مکیه و اسی که
در خلاف است و ۱۶۷۱ خانوی اسی که هر یک حکم مستند بر آن است و در حالت اصلی است
مشتمل بر حکم قطعی محکم علیه و ارجح و طراز رفیع عبادت نبوی و روحیه و مکیه و اسی که
طراز رفیع و ارجح و طراز رفیع عبادت نبوی و روحیه و مکیه و اسی که

۱) علیه جهانی حقوقی شرکت توقیف قرار دارم و دعوی مدعی که
بماره (۱۱) استناد کرده است و بدون اثبات و بدون کسر حق فرستاده شود
و در کسای آن بماره (۱۲) معلقه مورد ندارد و دعوی مدعی کما در مجموع بوده
مجبور بقبول نماید و نسبت به آن اقدام عدم تقاضا دارم و دعوی مدعی
و انظر مجموع و عدم سند و نسخ و طبع و عدم جمع حکم کنند با اقرار (۱۳) ام

بخش دوم

دفاعنامه

زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث

و هم‌زمانش

در دیوان امنیت عامه ولایت بدخشان

در سال ۱۳۵۱ خورشیدی

[متن تایپی صورت دعوی سارنوال و دفاعنامه دست‌نوشته زنده‌یاد مولانا باعث]:

صورت دعوی سارنوالی ولایت بدخشان

این جانب غلام محمد «اندر» مساعد اول سارنوالی ولایت علیه بحرالدین متخلص به «باعث» ولد داملا نجم‌الدین ساکن ولسوالی درواز و ظهورالله ولد محمد واصل ساکن ولسوالی جرم و غلام صدیق ولد حاجی میزرا محمد خان ساکن شهر بزرگ و حیات‌الله ولد محمد صالح و قیام‌الدین ولد امام‌یار ساکنان مرکز ولایت و افسقال مشهور به زهیر ولد محمد حسین باشنده ولسوالی جرم و زهیر ولد ضمیر ساکن مرکز و حاجی‌بیک ولد میرزا عبدالرحمن خان ساکن مرکز ولایت به قرار ذیل اقامه دعوی می‌دارم:

رویت اوراق مرتبه حاکی بر مطالب ذیل می‌باشد:

۱- ملاحظه پیشنهادیه قوماندانی امنیه ولایت عنوانی والا شان محترم والی صاحب نشان می‌دهد که به تاریخ ۵۱/۹/۲۹ از طرف یک‌عهده اخلاک‌گران عزم و اراده چپاول گندم حکومت به وقوع پیوسته، ولی از طرف قوای امنیه ممانعت گردیده اند. در نتیجه اخلاک‌گران و غارتگران گندم حکومت از طرف شهود شامل دوسیه مدعی‌علیهم فوق‌الذکر معرفی گردیده اند.

۲- جمع غفیری از مردم به صفت شهود طبق ماده (۷۵) قانون اجراءات جزایی عریضه‌ای را تقدیم مقام محترم ولایت نموده و مدعی‌علیهم مذکورین را به ارتکاب جرم توهین حکومت - که منظورشان از توهین شاه و صدراعظم بوده، چنانچه در جوابات شهود دیگر مندرجه اوراق صریحاً از ایشان تذکر داده شده - و اراده به غارت نمودن گندم حکومت تحت اثر و رهنمایی بحرالدین نام مذکور متهم ساخته اند. ورق (۶) دوسیه ملاحظه شود.

۳- شهود ورق (۷۶) الی (۱۱۵) بعد از تشریحات مفصلی در مورد مدعی‌علیهم مذکورین چنین بیاناتی را ارائه داشته اند.

(خلاصه این دسته فتنه‌جو به حکومت و زمامداران مملکت - که زمامداران مملکت را در جوابیه (۱۱۵) شاه و صدراعظم گفته، فحش و ناسزا می‌گفتند و به صدای اینکه به مقابل این رژیم پوسیده مبارزه، جهاد است، شعار می‌دادند.)

۴- شهود شامل ورق (۱۱۵) دوسیه بحرالدین نام مذکور را قبل از ظهر یعنی در ابتدای حادثه شامل موضوع گفته و حاجی‌بیک چنگیزی را بعد از دو بجه بعد از ظهر شامل واقعه گفته و متباقی مدعی‌علیهم مذکورین را نیز شامل واقعه گفته اند.

ب

۵- مدیر صاحب اداری ولایت که در زمره هیأت موضوع شمولیتی هم داشته، بعد از توضیحات زیادی ارقام داشته که نظر به مخابره تیلیفونی شیرآقا ضابط هیأت نظار گدام هنگر، باعث هم در ابتدای حادثه شامل بوده و بعد از سربراه کردن موضوع تحت توقیف قرار داده شد و چنگیزی را هم قرار شنیدگی اش، شامل حادثه گفته است.

۶- شیرآقا خان ضابط هیأت نظار گدام هنگر در جوابیه ورق (۱۶) دوسیه گفته که وی ظهورالله و باعث نامان را رویتاً معرفتی نداشته ولی قرار گفتار مردم شامل حادثه واقع کنار گدام هنگر، در اثنای ۹ یا نه و نیم بجه روز تاریخی ۵۱/۹/۲۹ بوده است.

۷- عبدالرحیم خان ضابط هیئت نظار گدام هنگر در جوابیه ورق (۱۵) دوسیه متذکر گردیده که وی در مورد اخلاکگران حادثه واقع کنار گدام هنگر، از نزد نفری پیرسان کرده، نفری بحرالدین باعث را هم به وی از جمله شاملین اخلاکگران معرفی کرده ولی شخص عبدالرحیم خان، باعث را معرفتی نداشت.

۸- سرمامور صاحب پولیس در جوابیه ورق (۱۴) دوسیه بیان داشته که بحرالدین تخمین به وقت ده بجه روز از طرف قوماندان صاحب برایش تسلیم داده شده است. از اینکه وقوع حادثه و دیدن بحرالدین باعث از طرف شهود و کذا تسلیمی باعث برای سرمامور صاحب تمام آن به اوقات تخمینی تعیین گردیده، بنابر آن از جواباتشان چنین درک می‌گردد که بحرالدین نام مذکور، قبل از ظهر یوم مذکور یعنی در هدایت شامل بوده ولی بعد از آنکه حادثه را سر به راه و شعله‌ور ساخته و کلماتی مبنی بر توهین شاه و صدراعظم (اولوالامر) و رژیم موجوده دولت بعد از استعمال شخص وی در ذهنیت هم‌قطاران و هم‌مسلمانان خویش تزریق نموده، خود را کناره کرده است. بالاخره و به منظور این که خود را نظر به زرنگی در شأن وی موجود بوده از اتهام حادثه دسیستاً رهایی حاصل کرده باشد، نزد قوماندانی امنیه که شب ۲۸-۵۱/۹/۲۹ آن را به ضمانت رها نموده بود، حاضر گردیده است. نکته موجب تذکر در این جا است که بحرالدین نام مذکور بعد از آنکه از ولسوالی جرم به قوماندانی امنیه احضار گردیده، شب آن روز ۲۸-۵۱/۹/۲۹ محمد واصل نام پدر ظهورالله نام مذکور، ضامن آن شده و از طرف قوماندانی امنیه در شب مذکور رها گردیده است و ضمانت خط آن را شخصاً این جانب نزد سرمامور صاحب پولیس مشاهده کرده ام. لذا در حالی که حالت به قرار فوق ثابت بوده ثابت و مبرهن است که بحرالدین نام مذکور در خانه ظهورالله نام شب مذکور را سپری داشته و در اثنای شب بحرالدین و ظهورالله با هم استشاره نموده و به فردای آن (۱۳۵۱/۹/۲۹) به یقاع حوادث فوق اقدام و بعد از آنکه بحرالدین نام، حادثه را رنگ و حالت فعالیت

ج

بخشیده، بعد از آن از این که وی نزد قوماندانی ضمانتی داده بود، قبل از ظهر به قوماندانی حاضر گردیده و به اصطلاح هم لعلی به دست آورد و هم دل یار را نرنجانیده یعنی حادثه را فعال ساخته و هم قبل از ظهر نزد قوماندانی آمده است. بنابر جریان فوق شهادت شهود مندرج ورق (۷۶) الی (۱۱۵) بالخاصه محتویات ورق (۱۱۵) دوسیه در مورد بحرالدین نام مذکور کاملاً مصداقی داشته، هیچگونه اشتباهی در آن دیده نمی‌شود. و اگر در مورد ترتیب ضمانت خط بحرالدین نام از طرف محمد واصل نام نزد مقامات محترم مربوط اشتباهی تولید می‌گردد، می‌توانند در این قسمت از نزد شخص سرمامور صاحب جویای احوال شوند.

۹- بحرالدین، ظهورالله، غلام صدیق، حیات‌الله، و قیام‌الدین در دوسیه متکرر جرم هم معرفی شده اند.

۱۰- هیأت ضبط قضایی مدعی‌علیهم مذکورین را به حیث اخلاک‌گر و توهین‌کننده (اولوالامر) و رئیس حکومت و رژیم موجوده دولت و متجاوزین به حقوق عامه - گندم حکومت - مسوول قلمداد کرده اند.

۱۱- چون متهمین مذکورین در جرایم اخلاک‌گری و توهین اولوالامر و رئیس حکومت و رژیم موجوده دولت و اراده به چپاول گندم حکومت، مسوول گردیده، می‌بایست که در مورد مجازات‌شان هدايات مواد ۳۴، ۱۳۹، ۷۲، ۱۳۲، ۶۵ قانون امنیت عامه تطبیق می‌شد. ولی از این که ماده (۱۴) قانون مذکور هدایتی داده که: هرگاه عملی واحدی دارای عناوین متعدد جرم باشد، به مرتکب آن مجازات جرمی داده می‌شود که جزای آن اشد است؛ چون متهمین مذکورین در عمل اجتماع واحدی دارای چندین جرایم مرتکب گردیده اند، بنابر آن این‌جانب مساعد اول سارنوالی ولایت طبق ماده (۱۴) قانون مذکور مطالبه مجازات نموده و از فضیلت‌مآب محترم رئیس صاحب محکمه و اعضای دیوان امنیه عامه می‌خواهم که متهمین مذکورین را به جزای ذیل مجازات فرمایند:

۱ - بحرالدین (باعث) طبق ماده (۱۳۹) قانون مذکور به جزای جنایت به مدت (۱۵) سال حبس مجازات شود.

۲ - ظهورالله (ظهوری) طبق ماده (۷۲) قانون مذکور به جزای جنایت به مدت (۱۵) سال حبس مجازات شود.

۳ - غلام صدیق طبق ماده (۷۲) مذکور به جزای جنایت به مدت (۱۰) سال حبس مجازات شود.

د

۴ - قیام‌الدین و حیات‌الله هر واحدشان طبق ماده (۱۳۹) قانون مذکور به جزای جنایت به مدت ده - ده سال حبس مجازات شوند.

۵ - حاجی‌بیک طبق ماده (۱۳۹) مذکور به جزای جنایت به مدت شش سال حبس مجازات شود.

۶ - زهیر ولد ضمیر طبق ماده (۷۲) مذکور به جزای جنایت به مدت شش سال حبس مجازات شود.

۷ - افسقال مشهور به زهیر طبق ماده (۷۲) مذکور به جزای جنایت به مدت چهار سال حبس شود.

[متن تایپی دفاعنامه دست‌نوشته زنده‌یاد مولانا باعث]

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام پروردگار توانا و دادگر

جناب رئیس و اعضاء محترم دیوان امنیت عامه ولایت بدخشان

اسامی:

۱- بحرالدین «باعث» ولد مرحوم داملا نجم‌الدین خان ساکن ولسوالی درواز. تذکره نزد نیست، تولد ۱۳۱۸.

۲- ظهورالله «ظهوری» ولد محمد واصل خان ساکن ولسوالی جرم، دارنده تذکره ۳۱۸/۴۱۵۶، صفحه ۱۰۰/جلد سه.

۳- غلام صدیق «ساعی» ولد مرحوم میرزا محمد خان ساکن علاقه داری شهر بزرگ.

۴- قیام‌الدین «قیام» ولد امام یار خان ساکن آن طرف جوزون شهر فیض‌آباد.

۵- حیات‌الله «رنجبر» ولد مرحوم محمد صالح خان ساکن شهر فیض‌آباد.

۶- حاجی بیک «چنگیزی» ولد مرحوم میرزا عبدالرحمن خان ساکن شهر فیض‌آباد.

۷- محمد ظهیر «ارگوچی» ولد محمد ضمیر خان ساکن شهر فیض‌آباد.

۸- افسقال «زهیر» ولد مرحوم ارباب محمد حسین خان ساکن ولسوالی جرم.

در حالی که ما مدعی‌علیهم همه احرار، مسلمین، بالغین و دارای جمیع تصرفات مشروع می‌باشیم، اینک دفاع خود را بر رد اتهامات وارده از طرف آقای غلام محمد خان متخلص به «اندر» مساعد سارنوالی ولایت بدخشان ذیلاً تقدیم می‌داریم:

به عنوان یادآوری متذکر می‌شویم که درین دفاع از جنبه سیاسی مسأله کاملاً صرف نظر نموده و توجه علاقه‌مندان را در مورد، به مطالعه شماره (۳۹) جریده «پیام وجدان»^۷ جلب می‌نماییم و فقط به جنبه‌های حقوقی مسأله می‌پردازیم:

۷- هفته‌نامه غیردولتی که عبدالروف «ترکمنی» صاحب امتیاز و مدیر مسؤول آن بود.

آقای اندر به حکم این که مأمور و معذور اند، کار بی مبالاتی در وظیفه و افراط در خوش خدمتی به والی و دار و دسته معلوم الحال والی را تا آن جا می کشانند که اگر پای احترام از مسند قدسی قضا در میان نمی بود، هرگز زحمت دفاع را به خود هموار نساخته موضوع را به علم قضات محترم واگذار می شدیم.

اکنون به حکم ضرورت می پردازیم به تحلیل و رد جعلیات آقای اندر مساعد اول سارنوالی ولایت:

رد اتهام مدعی العموم

۱- آقای اندر مساعد با ناشی گری خاصی که هرگز برازنده یک مدافع حقوق عامه نیست، در نخستین فقره اتهامیه خود بدون آن که به ضرورت تذکره تابعیت و مسکن اصلی و تکمیل شهرت و ضروریات دیگری از این قبیل پی برده باشد، سرشار از نشئه پیروزی در احتشان [احتشاد] فرمان والا شان آقای «آئین»^۸ چشم به کشمیر دوخته می گوید: «ملاحظه پیشنهادیه قوماندانی امنیه ولایت بدخشان عنوانی والا شان والی صاحب نشان می دهد که به تاریخ ۱۳۵۱/۹/۲۹ از طرف یک عده اخلا لگران عزم و اراده چپاول گندم حکومت به وقوع پیوسته، ولی از طرف قوای امنیه ممانعت گردیده اند، در نتیجه اخلا لگران و غارت گران گندم حکومت از طرف شهود شامل دوسیه مدعی علیه فوق الذکر گردیده اند.»

موجز ناشی گری منافی تصدی دفاع حقوق عامه عبارت است از:

الف - قالب زدن دستوریه و فرمایشه به نام پیشنهادیه.

ب - وانمود ساختن مدعی و خصم به عنوان شخصیت ثالث بی طرف.

ج - استعمال بخطای کلمه اخلا لگر و چپاول گر در جایی که اصلاً این استعمال موردی ندارد.

د - عنوان کردن شهود به کسانی که بنا به فرمایش والی و حاجی محمدی ها^۹ عارض و مدعی اند و اکثراً یا از موضوع آگاهی ندارند و یا امضاء و شصت آنها به اکراه والی صرفاً به نام وقوع یک تظاهر، مجرد از جهات مثبت و منفی آن گرفته شده است.

۸- غلام علی «آئین» والی وقت ولایت بدخشان

۹- یک تن از قرار دادی های خریداری گندم همدست با والی وقت

هه - عدم تشخیص حقوقی ملکیت گندم به مثابه حق مردم نه حق حکومت.

شاخص عمده و اساسی وظیفه مسلکی سارنوال در شرایط دموکراسی عبارت است از تلاش خستگی ناپذیر در راه کشف و تثبیت حقایق و دفاع از حق و حقیقت؛ قرار گرفتن در تحت تأثیر تطمیع و تهدید و پیروی از احساسات شخصی و ملاحظات دیگری که روح و وجدان مسلکی را مصدوم سازد، اساساً با شئون وظیفه سارنوالی سازگار نیست. و تنها عدم آگاهی و نارسایی و نقصان پرورش است که شخص را به خیانت در وظیفه وامی دارد و از همین جاست که به تکرار تذکر تدویر کورس‌های تربیه‌وی برای مأمورین پولیس و سارنوالان لازم می‌افتد. ورنه آقای اندر هرگز به خود اجازه نمی‌دانند که علت اساسی تظاهر دهقانی را که هزاران دهقان گرسنه و بی‌رمق، خشم و انزجارشان را نسبت به خیانت‌های آفتابی والی و حیف و میل ده‌ها هزار سیر گندم امدادی ابراز نمودند و جز مطالبه دموکراتیک توزیع عادلانه گندم و افشای جنایات ننگین والی هدفی نداشتند، نادیده گرفته به جای آن که علیه آئین در مورد اتلاف هزاران سیر گندم حقوق عامه و سایر جنایاتش اقامه دعوی کند و خواستار مجازات این والی جنایت‌کار شود، برخلاف روح مسلک و وجدان، بالای حقوق عامه و ده‌ها هزار دهقان شاکی پا گذاشته، گرگ را به شبانی بپذیرد و چنین وانمود کند که گویا «مقام قوماندانی بدون دخالت والی و بدون مسبوقیت والی پیشنهادیه به والی تقدیم داشته است»! مگر این چگونه مدعی‌العمومی است که نمی‌داند والی در این اتهام، نخستین نفر طرف دعوی متهمین است؟ چگونه مدعی‌العموم است که نمی‌داند که نمی‌داند مظاهره علیه والی و به خاطر افشاء کثافت‌کاری‌های والی صورت گرفت؟ چگونه مدعی‌العموم است که نمی‌داند متهمین زندانی شهدای تیغ استبداد سیاه آقای آئین و هم‌کاران آئین می‌باشند؟

اگر آقای «اندر» اندکی متوجه مسؤولیت خود می‌بودند، برای اثبات خصومت میان آئین و ما متهمین، گذشته از برخوردهای دموکراتیک تظاهرکنندگان و افشای به وسیله آن‌ها، به مطالعه شماره (۳۹) پیام وجدان که برق‌آسا اثر خود را در طول و عرض افغانستان گذاشت، قاطع‌ترین سندی‌ست که جزئی‌ترین اشتباهی را در زمینه باقی نمی‌گذارد.

پس آقای «اندر» خود قضاوت نمایند که ملاحظات متذکره ایشان در فقره اول صورت دعوی مصداق جانانه برای ضرب‌المثل: «خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه» نیست؟! مگر مطالبه حق مسلم مردم از والی به حیث مسؤول جنایات و افشای غارت‌گری‌های آئین و باند

شناخته شده‌اش اخلاص است؟ مگر عمل به مقتضای نص صریح مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اساسی غارت و چپاول است؟ مگر هزاران سیر گندمی که در بدل کار قراردادی به مردم تعلق می‌گیرد و والی آن را تجارت نموده است، مال حکومت است؟ مگر استعمال کلمه شاهد بالای عناصر شناخته شده‌ای که هزاران سیر گندم حق خلق الله را بلعیده اند و مطابق فرمان والی، خاینانه عریضه ترتیب و مدعی جرم ما شده اند، فقدان بصیرت فقهی و قانونی نیست؟ امیدواریم جناب رئیس و اعضای محترم‌شان به نیم‌کاسه‌ها پی برده باشند.

و اگر ابهامی در مورد باقی مانده باشد، حاضریم عده‌ای از به اصطلاح عارضین را که در اثر اکراه والی علیه ما متهمین امضاء کرده اند، احضار نماییم تا قضات محترم و مستمعین به جعل رسوا کننده جاعلان پی برند؛ کما این که حاضریم ثابت نماییم که تظاهر روز ۲۹ قوس کاملاً دموکراتیک و مطابق روح ماده ۳۱ و ۳۲ قانون اساسی بود. هیچ‌گونه قصد سوئی وجود نداشته است؛ ورنه آقای اندر باید فکر می‌کردند که هرگاه قصد سوئی در میان می‌بود، چند نفر پولیس محدود، هرگز نمی‌توانست جلو تهاجم هزاران دهقان خشمگین و به جان رسیده را بگیرد. شما را به خدا بگوئید اگر پای قصد چپاول در میان می‌بود، چه قدرتی می‌توانست بدون تصادم خونین مانع این کار شود.

آقای اندر بفرمایید که در روز مذکور که هزاران نفر مظاهره‌چی خواستار حقوق‌شان بودند و علیه جنایات والی شعار می‌دادند، کدام بینی خون شد؟ کدام پاو گندم و حتا سوزنی به یغما رسید؟ سپس خنده‌آور نیست که آقای اندر زیر تأثیر والی و باندش قرار گرفته، عنوان چور و چپاول را به یک مظاهره مسالمت آمیز و دموکراتیک می‌دهد.

۲ - آقای اندر در فقره دوم اتهامیه خود گفته اند: «جم غفیری از مردم به صفت شهود طبق ماده (۷۵) قانون اجراءات جزایی عریضه‌ای تقدیم ولایت و مدعی‌علیهم مذکورین را به ارتکاب جرم توهین حکومت که منظورشان از توهین شاه و صدراعظم بوده، چنان‌چه در جوابات شهود دیگر مندرج اوراق صریحاً از ایشان تذکار داده شده و اراده به غارت نمودن گندم تحت اثر و رهنمایی بحرال‌الدین نام مذکور متهم ساخته اند. ورق (۶) دوسیه ملاحظه شود».

جناب رئیس و اعضای محترم‌شان!

همان‌طوری که فوقاً عرض شد، صدمات احتمالی ناشی از عدم درک مسؤولیت و فقدان تسلط در وظیفه برای یک مدعی‌العموم از نظر اجتماعی جبران‌ناپذیر است. این هم فشردۀ منطق آقای اندر:

الف - گفتیم و می‌گوییم که آقای آئین خصم ماست و نظارت اداری خصم بالای خصم، ملغی است و رسیدگی به دعوی از مجرای خصم خلاف احکام فقهی و دموکراسی است و این که می‌گوید جم غفیری از مجرای ولایت عریضه‌ای تقدیم نمودند، درحقیقت اغماض آقای اندر از عدالت است.

ب - تذکر کلمۀ عرض در فقرۀ دوم و دعوی آقای اندر و توجیه از آن به شهادت، ناشی از عدم درک اصولی مفاهیم قضایی سارنوال است. زیرا کلمۀ عرض از نظر اصولی و عارض به کسانی اطلاق می‌شود که مدعی چیزی بوده و برای رسیدن به مدعی به مراجع رسمی متوسل می‌شوند. سپس اطلاق کلمۀ شهود بالای مدعیان تحمیلی که برخی آن‌ها حاضر اند قضیه را روشن بسازند، یا نارسایی فکری است و یا کتمان تعمدی واقعیت و قضات محترم می‌دانند که در پیشگاه خداوند گناه بزرگ‌تر از کتمان حقیقت نیست. و نباید بی‌جهت عارضین را شاهد وانمود ساخت.

ج - ماده (۷۵) قانون اجراءات جزایی برخلاف آنچه آقای اندر فرموده اند می‌گوید: «عضو سارنوالی می‌تواند شهادت هر کسی را که به رضای خود به ادای شهادت حاضر می‌شود، بشنود؛ در این صورت مراتب در محضر تحقیق درج می‌شود.» البته آقای اندر متوجه اند که شهادت بر اساس این ماده، فارغ از عرض و عرض بازی بوده و مستقیماً به عضو سارنوالی موظف ارتباط می‌گیرد نه از طریق مقام ولایت. این که آقای اندر جم غفیری را به عنوان شهود طبق ماده (۷۵) قانون اجراءات جزایی گفته اند یا باید جوانمردانه حرف خود را پس بگیرند یا بار انفعال تغافل از مصرحات ماده (۸۱) قانون اجراءات جزایی را به صفت یک جوان حقوق‌دان همراه با ناغۀ متقبل شوند.

د - مظاهره روز ۲۹ قوس علنی‌تر از آن بود که آقای آئین و باندش بتوانند ماهیت دموکراتیک آن را تغییر بدهند. اخبار و شهادت ده‌ها نفر ثابت می‌سازد که برخلاف ادعای آقای اندر و آئین و باندش، تظاهر مذکور یک تظاهر صرفاً دموکراتیک بوده و قطعاً در آن توهینی به اولی‌الامر صورت نگرفته است. زیرا اگر خدای نخواستۀ چنین سفاهتی صورت گرفته باشد، مأمورین ضبط قضایی می‌توانند آواز ثبت شده را در محضر قضا ارائه نمایند. امیدواریم مقام قدسی قضا افترازانی را که جسارت ورزیده و کاذبانه اولی‌الامر را وسیلۀ پیشبرد منویات شوم‌شان قرار می‌دهند، به جزای گستاخی و افترا برسانند.

هه - مطالعه اوراق تسویدی خصوم برای هر صاحب اندک شعوری واضح می‌سازد که سراسر همه جعل بوده و تحت هدایت مستقیم آقای «آئین» صورت گرفته است. زیرا در پذیرش این اوراق به حیث اخبار و یا به تعبیر سارنوالی شهادت از نظر عقلی استحاله‌ای وجود دارد که در محکمه بیان می‌گردد.

و - آن‌چه روی دروغ‌بافان را در محضر قضا سیاه می‌کند همانا ادعای بی‌شرمانه‌ای است که در مورد اشتراک «باعث» گفته شده است. راستی دروغ‌گو حافظه ندارد؛ ورنه اسناد و شهودی وجود دارند که ثابت می‌سازد که «باعث» پیش از هشت بجۀ روز مظاهره تا ختم روز در قوماندانی و سرمأموریت پولیس بوده و جزئی‌ترین ارتباطی به مظاهره نگرفته است. از جمله علم جناب رئیس محاکم، استعلام قوماندان سابق و گواهی شهود مؤید مدعی است. و این خود مبین آن است که اتهامات ارائه‌شده از طرف آقای اندر در مورد دیگران نیز افترای ناجوانمردانه‌ای بیش نیست. امیدواریم مقام محترم، دروغ‌گویان را به کیفرشان برسانند.

۳ - آقای اندر مساعد اول سارنوالی با تشتت فکری ترحم‌آوری دست به مهمل‌بافی زده می‌گوید: «شهود ورق (۷۶) الی (۱۱۵) بعد از تشریحات مفصلی در مورد مدعی‌علیهم مذکورین چنین بیاناتی را ارائه داشتند. «خلاصه این دسته فتنه‌جو به حکومت و زمام‌داران امور مملکت را در جوابیۀ (۱۱۵) شاه و صدراعظم وانمود کرده اند، فحش و ناسزا گفتند و به صدای این‌که به مقابل این رژیم پوسیده مبارزه جهاد است، شعار می‌دادند.»

نمی‌دانم منظور آقای اندر از این تکرار مکررات چیست؟ شاید خواسته است با این روغن‌ازریگ کشیدن‌ها و تلاش مذبح‌خانه، لبخند تحسین‌آمیز بادار خود آقای آئین را کمایی کند. در هر حال این هم تجزیۀ منطق حقوقی آقای اندر:

الف - همان‌طور که در فقرات فوق توضیح یافت. باز هم عرض می‌شود که واژه شهود و شهادت مفهوم خاصی است که هیچ‌گونه تنازع را در حریم آن در ارتباط با مشهود علیه راه نیست. به تعبیر دیگر شهادت و دعوی دو مفهوم متمایز از هم بوده و در یک دعوی هرگز با هم جمع نمی‌شوند. یعنی در آن واحد و در دعوی واحد شاهد نمی‌تواند مدعی و مدعی نمی‌تواند شاهد باشد و این واقعیت از بدیهیاتی است که از طالع بد ما تنها از نظر موشکاف آقای اندر پوشیده مانده است.

بدین ترتیب خدمت آقای اندر احترامانه عرض می‌شود که از خلال فرد فرد اوراق (۷۶) الی (۱۱۵) و نیز از خلال ورقه توحیدی این اوراق یعنی ورق (۱۱۵) دوسیه به وضاحت مطالعه می‌شود که نظریه‌دهندگان این اوراق از عرض و دعوی قبلی خود در این مورد به حضور آقای آئین و پافشاری متحدالمال خصمانه‌شان مبنی بر مجازات مدعی‌علیه‌ها (ما متهمین) مضایقه نکرده، مدعی گوشمالی ما شده‌اند. و کسی و یا کسانی که در یک موضوع به خصوص، دعوی و شکایت می‌کنند به صفت مدعی شناخته شده و حق شهادت را اصلاً ندارند و این نص صریح مجله‌الاحکام و فقه اسلامی است و مطابق ماده (۸) اصولنامه اداری محاکم عدلی، آقای اندر حق ندارند قضات محترم را به رسیدگی خلاف مقررات شرعی در دعوی دعوت نمایند:

ب - ترتیب و جعل اوراق زیر نظارت و نفوذ مستقیم آئین صورت گرفته و چون خصومت آئین و باند سیاهش به سردمداری حاجی محمدی با ما، نزد قضات محترم روشن است؛ از پیشگاه عدالت اسلامی خواستاریم تا بر همچو لاطایلات واقعی نگذاشته به بطلان دعوی حکم نمایند. توجه قضات محترم را با مستمعین به شماره (۳۹) جریده پیام وجدان جلب می‌نمایم.

ج - برای تثبیت عناد دیرینه حاجی محمدی و دار و دسته‌اش با فرزندان صدیق بدخشان و باطن آلوده آنها که مجالی برای شک و تردید باقی نمی‌ماند، بهتر است توجه مقام محترم قضا و تمام مردم شریف افغانستان را به عریضه جلب نمایم که چندی قبل از طرف این آقایون مدعی برادری و برابری به ریاست ناقلین و املاک و اسکان در صدارت تقدیم و مدعی شده‌اند که چون حاجی محمدی و دیگر وابستگان‌اش در بدخشان در اقلیت بوده از طرف دیگر مردم (یعنی مردم اصیل بدخشان) تهدید و تعجیز می‌شوند، باید ریاست مذکور با اعزام و اسکان چند صد فامیل در دشت قرغ و خمچان مصئونیت آینده ایشان را تضمین نماید.

جناب رئیس و اعضای محترم شان؛

گروهی که با دست خالی به بدخشان می‌آید و در مدت کمی سرمایه‌اش از شمار بیرون شده و بیش‌تر مردم را به اسارت اقتصادی می‌کشاند و صدها جریب زمین و باغ را مالک و متصرف می‌شود باز هم پاس نمک بدخشان را این‌طور شرافت‌مندانه بجا می‌آورد! مگر شهادت چنین مردمی عیناً واگذاری سرنوشت گوسپند بیچاره‌ای به گرگ نیست؟

آری حاجی محمدی و گروه تابعش به حیث عناصر متجاوز و ستم‌گر با ما عداوت ذاتی داشته و نظر ایشان در مورد ما قطعاً قابل سمع نیست.

دلیل دیگر عداوت مزمن حاجی محمدی‌ها با فرزندان پاک بدخشان آن است که در سال ۴۷ زمانی که شایعه زیر برف کوچ رفتن «باعث» و چند تن متعلمین دیگر در راه شغنان بالا شد، حاجی محمدی در حالی که از خوشی گل گل می‌شگفت اظهار داشت که اگر این خبر حقیقت داشته باشد، حاضر است ده هزار افغانی را جشن بگیرد. باز هم خانه آقای «روشن»^{۱۰} والی بدخشان آن وقت آباد که این شادی بی‌مورد حاجی محمدی را تقبیح نموده، تأسف خود را در صورت کسب واقعیت خبر ابراز داشت.

آقای اندر دقت نمایند که شهادت علیه کسانی که مرگ‌شان را جشن بگیرد مطابق حکم کدام شریعت می‌تواند مسموع باشد؟

د - علاوه بر آن استحاله ناشی از توافق طابق النعل بالنعل اخبار فرمایشی ورق (۷۵) الی (۱۱۵) مندرج دوسیه که با قوت تردیدناپذیری مشعر بر جعل آن به وسیله باند آئین می‌باشد، خود داعیه‌ای است که قضات محترم را به مجازات جعل‌کاران وا می‌دارد. و ای کاش آقای اندر آن شنوایی را می‌داشت که به ندای وجدان گوش فرا داده خواستار مجازات این گروه مفتری و غدار می‌گردید؟!

هه - با همه زدو بند و فشار آئین این مردی که دست حجاج را از پشت بر بسته بود و تلاش‌های تب‌آلود باند «آئین»، هستند مسلمانان پاک‌باز و روشن‌ضمیری که از کسی نترسیده و از قانونی بودن تظاهر و عدم تجاوز احدی به اولوالامر و هم‌چنین از تهمت‌بافی و افتراکاری باند آئین اخبار و گواهی دهند و روی دروغگویان را در محضر عام سیاه نمایند.

و - چه بجاست وعید خدا که می‌گوید نصیب دشمنان خدا جز رسوایی و روسیاهی در پیشگاه عدالت اسلامی چیزی نیست «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» و درغویان به فحواي «لَعْنَتَ اللّٰهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» مفتضح‌ترین دشمنان صراط‌المستقیم قرآنی اند.

۱۰- روشندل روشن برادر بزرگ‌تر تاج محمد وردک که چندی بعدتر او نیز نخست معاون آن ولایت و پس از کودتای سرطان ۱۳۵۲ سردار داود تا کودتای ثور ۱۳۵۷ والی بدخشان بود.

آقای اندر متوجه باشید که درین دادگاه اسلامی و رو در روی کسانی که قبای نیابت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را به تن نموده میان حق و باطل داوری می کنند، چشم ده ها هزار مسلمان با اضطراب آزمندانه متوجه این داوری است. خداوند با چه اعجاز حیرت آور و عبرت انگیزی روی دشمنان عدالت خود را سیاه می کند؟

در تمام اوراق (۷۵) الی (۱۱۵) و هکذا در پاسخ سوال جداگانه گفته شده است که «باعث» در آغاز تظاهر ساعت ۹ الی نه و نیم مظاهرة را سر به راه نموده و به اولوالامر توهین نموده و وقتی که مظاهرة به پُل افضل خان رسید، باز «باعث» حرف های خود را تکرار کرد و چون جمعیت متظاهر نزدیک گدام شدند، «باعث» قوماندۀ چپاول گندم را صادر ساخت و چرنديات شرم آوری از این قبیل. و این ماحصل ادعایی است که این به اصطلاح جم غفیر مسلمانان صادق و خداپرست با درک مسؤولیت ایمانی و وجدانی شان به خاطر روح پرفتوح سرور کاینات پیامبر کبیر اسلام، به وسیله آقای اندر درین مسند ملکوتی به راه انداخته اند. مگر خدای منتقم به موجب «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» به عنوان چاشنی پاداش علی العجالة پرده از چهره برسیسایی این گروه مزور برداشت و کیفر واقعی کردار جنایت بارشان را به خدا و قرآن و نسبت به حقوق عامه در روز رستاخیز، روزی که خداوند «فزع الاکبر» ش خوانده است، خواهند چشید.

«يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» این آیتی است که دست غیبی از خلال آن، پرده از روی مکاران و وجدان فروشان برمی دارد؛ همانا در مرحله نخست علم جناب رئیس محاکم است که خود از کنه موضوع آگاه بوده، از تمام جزئیات قضیه آگاه اند و بدا به حال کسانی که در پیشگاه علم قاضی مکر و دروغ شان واضح است.

آیتین دیگر همانا قوماندان امنیه سابق و جواب صریح او در برابر استعلام مقام محترم ریاست محاکم است که به وضاحت تشکیک ناپذیری، ادعای والی و دار و دسته والی مندرج اوراق (۷۵-۱۱۵) را تکذیب نموده و توضیح شده است که: «باعث» برخلاف ادعای جنایت کارانه حاجی محمدی ها ساعت ۹ قبل از ظهر روز ۲۹ قوس پیش از آمدن قوماندان امنیه و پیش از شروع مظاهرة در قوماندانی حاضر بوده و تا ختم مظاهرة تحت نظارت پولیس قرار داشته است.

بدا به حال کسانی که در محضر قضا به وسیله شخص قوماندان امنیه به حیث یگانه مسؤول امنیتی دروغ شان افشا و مشت شان باز می گردد.

نظر شخصی سرمأمور پولیس نیز که به صراحت حاکی از تسلیم نمودن «باعث» در ساعت ده بجه به وسیله قوماندان است، با قاطعیت هرچه تمام‌تری محتویات اوراق (۷۵-۱۱۵) دوسیه نسبتی ما را تردید می‌نماید، زیرا فقط متعمدین در کذب و یا ملا نصرالدین‌ها می‌توانند قبول نمایند که یک شخص در آن واحد می‌تواند در دو جای وجود داشته باشد. و به همگان به استثنای جعل کاران معلوم است که مظاهره حوالی ساعت ۱۲ بجه به مندوی آمد و «باعث» که مطابق اظهارات صریح سرمأمور پولیس از ساعت ده بجه تحت نظارت مومی‌الیه قرارداداشت؛ چه جادویی در میان بود که توانست حوالی ساعت ۱۲ در مندوی سبز شده، قومنده چپاول گندم و توهین به اولوالامر را صادر کند؟! به ورق ۷۵-۱۱۵ دوسیه مراجعه شود.

قضات محترم!

دردناک‌تر از آن می‌تواند وجود داشته باشد که در یک جامعه اسلامی، والی و عده‌ای از صنادید که خود را مسلمان و محاسن‌سفید می‌دانند، دست به چنین حقه‌بازی‌ها و جنایات منافی شئون اسلامی زده و با حیات مسلمانان بی‌گناه بازی کنند؟! آن هم به جرم گفتار حق و کردار حق و افشاء طرز‌العمل‌های که با روح قرآن تضاد دارد.

قضات محترم می‌دانند که: والی و آنانی که اسلام و شخصیت اولوالامر را بی‌محبا پرده سائر جنایات خودها ساخته، مقام اولوالامر و اسلام را وسیله استتار جنایات افتابی‌شان قرار می‌دهند، در حقیقت به اولوالامر توهین روا داشته اند؟ یا آن‌هایی که به شهادت صدها نفر جز افشای جنایت‌های این گروه به منویات دولت و موازین قانون اساسی و رهبری یک تظاهر دموکراتیک که در آن نه بینی خون شده و نه سوزنی به یغما رسیده است و شاخص عمده‌شان در تظاهر، مطالبه توزیع عادلانه گندم، مطالبه گندم در بدل کار انجام‌شده قرارداد و تقبیح چپاول گندم به وسیله والی و حاجی محمدی‌ها که چپاول‌شان از آفتاب هم روشن‌تر است و در یک کلمه جز عمل به مقتضای قانون اساسی و هدایات قرآنی گناهی نداشتند؟! و جز افشای مسئولین توزیع غیرعادلانه، نامی از جهاد با رژیم نبرده اند؟

جناب قضات محترم!

وضع آشفته و رقت‌انگیز بدخشان و دربدری و پریشانی این مردم بدبخت که گرسنگی و فقر، آواره یار و دیارشان ساخت، جوقه جوقه درحالی که اطفال معصوم‌شان آخرین نفس‌های زندگی خود

را می‌کشیدند، مادر نان، پدر نان گفته با اشک و آه ترحم‌انگیزی به مناطق قطغن و مزار می‌کوچیدند و این‌که این گروه آواره چه مصیبت‌های را تحمل کردند از نظر هیچ‌کسی پوشیده نمانده است.

دولت که با درک مسئولیت و با احساس عواقب تکان دهنده این قحطی و آوارگی و دربدری، دست نیاز به دامن کشورهای بیگانه دراز می‌کند و یک مقدار گندم را برای تسکین اضطراب عمومی به تمام ولایات و منجمله بدخشان می‌فرستد، مگر آقای آئین با سخاوت حاتمی تنها شصت هزار سیر گندم، تکرار می‌کنم تنها شصت هزار سیر گندم آن را به یکی از موی سفیدانی که به زعم خودشان ما را تکفیر و تسجیل نموده اند، یعنی آقای حاجی محمدی خان با زیرکی خنده‌آوری می‌بخشد و باز وقتی که این عمل ناهنجار والی و حاجی محمدی‌ها افشاء می‌شوند، تاپه اهانت به اولولامر را به کار می‌بندد؛ شما قضاوت کنید که کدام یکی در حقیقت در صدد اهانت به رئیس دولت برآمده است؟ آن‌که برخلاف منویات دولت در یک لحظه حساس دست به کارشکنی و چپاول گندم امدادی می‌زند و ذهنیت هزاران فامیل گرسنه را نسبت به دولت مخدوش می‌سازد و آن‌گهی جواب تقبیح این عمل شوم و اخلال گرانه‌اش را به افترای توهین اولوالامر می‌دهد، خاین و توهین‌گر است یا آن‌که به حکم داعیه دموکراسی و مطابق مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اساسی در چوکات رعایت نظم و امن عامه می‌خواهد تجاوز به حقوق مردم و حیف و میل صدها هزار سیر گندم به وسیله والی و دار و دسته‌اش را افشاء نماید.

قضات محترم قضاوت فرمایند که:

کسی یا کسانی که با حیف و میل ده‌ها هزار سیر گندم حق مسلم مردم، تشنج را درمیان هزاران فامیل گرسنه و به جان‌رسیده دامن می‌زنند و با مأیوس‌نمودن هزاران گرسنه امیدوار که چشم به امداد دولت دوخته و بر سر دوراهی مرگ و زندگی قرار دارد، امنیت را تهدید می‌کنند، اخلال‌گر اند و باید مجازات شوند؛ یا کسانی که ندای قانون و قرآن را لبیک گفته و به منظور تطبیق عادلانه توزیع، عمل غارتگرانه والی و دار و دسته‌اش را نکوهش می‌کنند؟

قضات محترم!

اگر حدیث شریف: «لَيْسَ مِنْنا مَنْ نَامَ شَعْبَانُ وَ جَارُهُ جَائِعٌ» چنان‌چه می‌دانیم ارشاد پیامبر اسلام است و مطابق: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» دارای منبع ملکوتی

است، پس آنهایی که با قساوت اهریمنی و بدون اندک ترحم و عاطفه‌ای، حق هزاران گرسنه را آشکارا و بدون احساس مسئولیتی می‌بلعند که تنها یک قلم آن شصت هزار سیر گندم می‌باشد، مسلمان و پیرو آئین محمدی (ص) می‌باشند یا آنانی که بدون ترس و هراس کوشیده اند خائنین به دستورات محمدی را افشاء نمایند.

کسی که خون و پوستش از حاصل عرق دیگران تکوین یافته است و کردارش بیان‌گر انبوهی از قساوت‌ها و بی‌رحمی است و دروغش به وضاحت استتارناپذیری در محضر محکمه و ذهنیت عامه مردم که تجلای اراده خدایند ثابت می‌شود، چه‌گونه و با چه جرأتی می‌تواند در مورد سرنوشت دیگران نظر بدهد؟!

کیست که نمی‌داند، عامل اساسی زندانی شدن ما در باستیل بدخشان فقط تورانیدن قاطر سرکار، یعنی مبارزه بر ضد منافع «آئین‌ها»، حاجی محمدی‌ها و عناصر گماشته معلوم‌الحال است که در راه تطبیق عملی تبلیغات همیشگی مقامات ذیصلاح دولتی و وعده‌های رادیویی آن، به خاطر منافع پلید شخصی خود سنگ‌اندازی نموده، طبق عادت دیرینه‌شان بی‌آنکه خجالت بکشند با لقمه دست آوارگان دردمند، بی‌رمق و قربانیان بیداد فقر و گرسنگی و بیماری که یادآوری صحنه‌های تراژیدی و سرنوشت تراژیک‌شان، مو را در بدن راست می‌سازد که البته مطابق آمار مورد تجاوز قرارگرفتن جان و ناموس زنان و دختران‌شان در دفاتر دولتی ولایات مجاور شاهد مدعی است؛ و از برانداختن نقاب از چهره‌های دروغین‌شان احساس خطر نمودند؟

کیست که نمی‌داند ما به خاطر آن زندانی نشده ایم که خدای نخواست به حقوق عامه تاخته ایم بلکه همه و حتی آقای اندر نیز می‌دانند که موجب حبس و شکنجه ما دفاع از حقوق عامه و مبارزه با خائنین به حقوق عامه یعنی آئین‌ها و حاجی محمدی‌ها است. همه می‌دانند به خاطر آن زندانی شده ایم که از قانون اساسی و هدایات قرآنی پیروی نموده ایم. به خاطر آن حبس شده ایم که گفتیم و می‌گوییم که چرا والی ظلم می‌کند؟ چرا آئین و حاجی محمدی‌ها به مردم خیانت می‌کنند...؟!

قضات محترم!

امیدوارم با تثبیت عینی و انکارناپذیر روسیاهی دروغگویان بی‌حافظه و افتضاح‌شان به فحوای: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» در مورد «باعث» و قاطعیت عدم اشتراک آن، شکی در مورد

اهانت مستقیم و غیرمستقیم این گروه متجاسر نسبت به رئیس دولت و استعمال نام و شئون رئیس دولت از جانب این گروه افتری زن به حیث وسیله استثار تخطی‌های‌شان، که خود اهانت بزرگی به رئیس دولت است، باقی نمانده باشد.

و از آنجا که جزء و کل از لحاظ ترکیبی متقابلاً مشروط بوده و با انتفاء جزء، کل نیز ماهیتاً منتفی می‌شود، به مصداق مشت نمونه خروار که یک شیوه معقول تصمیم منطقی است، ادعای این گروه ثابت‌الکذب را در مورد کیفیت تظاهر روز ۲۹ قوس به کذب محکوم سازند و طبق ماده افتری و اهانت به اولولامر با ایشان معامله نمایند.

۴ - آقای اندر چون شخص بلااراده‌ای که در برابر تکلیف مالایطاق یک فرمانده غیرنورمال قرار گرفته باشد و نمی‌داند چه باید بکند؟ بیهوده تلاش می‌کند تا با به دست آوردن سر نخ از عتاب فرمانده مصون بماند.

مگر چه شود که حقیقت باز هم حقیقت است و با انگشت نمی‌توان آفتاب را پنهان ساخت. تماشا کنید این آقا چه می‌گوید: «شهود شامل ورق (۱۱۵) دوسیه، بحرالدین نام مذکور را قبل از ظهر یعنی در ابتدای حادثه شامل موضوع گفته و حاجی بیک چنگیزی را بعد از دو بجه بعد از ظهر شامل واقعه گفته و متباقی مدعی علیهم مذکورین را نیز شامل واقعه گفته است».

و این هم تردید مکرر این ادعای فرمایشی:

الف - آقای اندر؛ شما که با این تصدی بزرگ دفاع حقوق عامه، سوراخ دعا را گم کرده و بی‌ارتباط کلمه شهود را تکرار می‌کنید و میان مدعی و شاهد فرق گذاشته نمی‌توانید، چرا با استفاده از فرصت‌های بیکاری، سری به پیش استادی نمی‌زنید و خود را در وظیفه وارد نمی‌سازید! آخر یادگرفتن عیب نیست، نفهمیدن عیب است. شاید در دل بگویید چرا؟ می‌فهمم. و از هر کسی بهتر هم می‌فهمم. مگر چه کنم ناگزیرم و منافع مشتی زورمندان و ادارم ساخته است تا خود را به ناهمی بزنم. ولی اگر چنین پاسخی نزد خود دارید، بدانید که این عذر شما از نظر اسلام بدتر از گناه است. زیرا پیشوای ما و شما گفته است: «من کتم علما الجمه الله بلجام من نار يوم القيامة» و خدا پناه بدهد از روزی که کتمان‌گران حق را با قیزه آتشین لجام کنند. العیاذ بالله.

آقای اندر، گفتیم و مکرر می‌گوییم که در یک دعوی هر نوع دعوی که باشد، یکی از عناصر آن را مدعی تشکیل می‌دهد که این مدعی بنابر ماهیت خود به اقسام جداگانه‌ای تقسیم می‌شود. دو عنصر دیگر دعوی یکی مدعی‌علیه و دیگر مدعی‌به می‌باشند که این‌ها هم دارای اقسام مختلف

اند. وجود مدعی با مدعی‌علیه و مدعی‌به در دعوی ضروری است؛ یعنی دعوی بدون مدعی نمی‌تواند قوام و وجود داشته باشد. هر جا که دعوی است مدعی هم است. مگر شاهد که شما آن را به جای مدعی به کار می‌بندید یک عنصر تاییدی و عامل بیرونی‌ای بیش نبوده، دعوی می‌تواند بدون شاهد تحقق یابد. و بنابر قبول این اصل متوجه باشید که در فقره دوم صورت دعوی یا افترا بی خود به صراحت گفته اید که: «جم غفیری از مردم ... عریضه تقدیم مقام ولایت نموده اند...» و فراموش نکنید که اگر این گروه را عارض و تقدیم‌کننده عریضه پذیرفته اید، در اصطلاح قضایی آن که را عارض است و عرض می‌کند، مدعی می‌گویند. تکرار می‌کنم: «از نظر اصولی، کسی که عریضه می‌کند آن را مدعی می‌گویند» زیرا عریضه خود محتوی و حامل مطالبی است که بالای آن دعوی صورت می‌گیرد و نصوص فقهی برای کسانی که مدعی و عارض اند، اجازه اطلاق شهادت را نمی‌دهد.

اگر به آقای «اندر» زحمت نمی‌شود، تمام اوراق (۷۵) الی (۱۱۵) را و نیز ورقه توحید را ببیند که از زبان هر کدام این آقایون چنین گفته شده است: «... و هم روزی که والی صاحب واپس تشریف آوردند، تخمین در حدود دو صد نفر، قطعه عریضه‌ای نسبت پیشامد چپاولگران تحریر و به حضور والاشان تقدیم نمودیم...».

هم‌چنان آقای اندر دیده باشد که در پایان عرض اهالی از ایشان حکایت شده که گفته اند: «استدعا می‌نماییم که ... به کیفر اعمال شوم آنها اقدام لازمی را مبذول خواهند فرمود.» حال آقای اندر دقت نمایند ادعای عرض جمعی از یکسو و استدعای مجازات از سوی دیگر چگونه در مفهوم شهادت می‌گنجد؟!

اندکی ورود در لغت عربی و آگاهی ناچیزی از مبادی صرف عربی و فقه‌الغه می‌رساند که دعوی، ادعا و استدعا و تداعی دارای یک ریشه بوده، منتهی ادعا و استدعا و تداعی که از باب افتعال و استفعال و تفاعل اند از دعوی مشتق گردیده اند. پس این مستدعیان کیفر همان مدعیانی اند که آقای اندر نافهمده به نام شاهدشان یاد کرده است و این خود گم‌کردن سوراخ دعا است.

بهتر آن است بگویید که مدعیون شامل ورق (۱۱۵) چنین و چنان گفته اند که در این صورت استناد به نظر مدعی در محکمه عدالت درخور اعتبار نیست و هیچ حکمی از آن مترتب شده نمی‌تواند.

ب - والی که خود عامل بروز همه وقایع و مسؤول جنایات ناشی از توزیع گندم می‌باشد، با استفاده از نفوذ ولایت، این دوسیه جعلی را به راه انداخته است تا با این اکاذیب جلو افشای

تبه‌کاری‌های خود و باند معین‌اش را بگیرد که بطلان جعلیات خصم در مورد خصم از نظر کسی پوشیده نیست.

ج - علم قاضی، نظریه صحیح و صریح قوماندان به مثابه وکیل ولایت (تا بازگشت والی از کشم) و اخبار و مدارک دیگری مبین آن است که «باعث» پیش از شروع مظاهره یعنی قبل از ۹ بجه زیر نظارت شخص قوماندان و بعداً سرمأمور قرار داشته و تا ختم مظاهره و تا امروز هم که چندین ماه می‌گذرد در تحت نظارت به سر می‌برد. چنان‌چه در متن اصلی عریضه از «باعث» نامی برده نشده است. این که در ذیل عریضه، عبدالرحمن وکیل درواز بعد از امضا تقریباً ۳۵ نفر (به عقیده خود) و (تا جایی که معلومات دارد) «باعث» را رهبر و سرغنۀ مظاهره قلمداد می‌کند. باید عرض کنم که عبدالرحمن به صفت شریرترین عنصر تبه‌کار که هزاران نفر را به خاک و خون کشانیده است و تا امروز خود را شخصیت بی رقیب درواز می‌دانست، چون احساس کرده که با آزادی باعث مجبور است صحنه را ترک و تاوان آنچه را که از مردم غریب تاکنون غارت کرده است، بپردازد؛ مجبور است علی‌الرغم آن که در لحظات قبل از آغاز مظاهره «باعث» را در قوماندانی به چشم دیده بود. زیرا باعث خودش به چشم سر دیده بود که پیش از شروع عبدالرحمن مذکور وارد قوماندانی شد و یک نفر دیگر نیز همراهش بود که باعث او را نشناخته است. تعمداً زبان‌اش را طبق عادت همیشگی به دروغ آلوده بگوید: «به عقیده او تا جایی که معلومات دارد، مظاهره را باعث رهبری می‌کرده است.»

بلی هم‌چنان که [فرعون] از موسی (ع) هراس داشت، عبدالرحمن نیز از باعث می‌ترسد و از یادآوردن صحنۀ انتخابات آینده پشتش می‌لرزد. زیرا عبدالرحمن خوب دریافته است که دیگر عصر زوال فرعون‌ها فرارسیده است و اگر باعث کاندید می‌شد حتا فرزندان و خویشاوندان نزدیک عبدالرحمن حاضر نبودند و نیستند به نفع او رأی دهند. شخصیت سیاسی باعث، بیچاره عبدالرحمن را ناگزیر ساخته است که هنوز آب غسل خروج از احرام از جانش خشک نشده به چنین دروغ ننگین و جنایت شنیعی مبادرت نماید. اعتراف صریح عبدالرحمن در روز عید در علاقه‌داری خواهان باطن نفرت‌انگیز و کینه دیرینه او را نسبت به باعث آشکار ساخت. در آن جا که گفت: «از باعث می‌ترسیدم، کارش را کردم، دیگر از کسی باکی ندارم.» مگر شما می‌توانید معلومات بگیرید که از همان روز نخستین ادعای دروغش، عبدالرحمن نتوانسته است در هیچ محفلی چه در کابل، چه در فیض‌آباد و چه در درواز آب خوشی بخورد. تمام مردم درواز بر او و بر این عمل جنایت آمیزش نفرین می‌گویند. و یقیناً عبدالرحمن نمی‌تواند کلاهی از این نمد به دست آرد. زیرا عبدالرحمن در راه باطل روان است و نتیجۀ هر حرکت منافی اسلامی جز روسیاهی و رسوایی نیست. «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».

نظریه قاطع قوماندان امنیه ضربتی است که روی ادعاگران کجرو را سیاه می‌کند.

د - در مورد این که آقای اندر براساس ورق (۱۱۵) چنگیزی را بعد از دو بجه بعد از ظهر به اشتراک در تظاهر متهم ساخته است. بعد از یادآوری بی پایگی این استناد و خصومت آقای آئین و حاجی محمدی‌ها باید به آقای اندر بفهمانیم که اگر در مورد الزام چنگیزی به ادعای مشتعی عناصر مخالف متمسک می‌شوید، در حالی که این اوراق جز دردادن بخاری به درد چیزی دیگری نمی‌خورند، چرا به عریضه و امضای چندین نفر متوجه نشده اید که در آن ده‌ها نفر از عدم اشتراک چنگیزی اخبار نموده اند. اگر به آقای اندر تکلیف نشود، پایان عریضه ادعای مورد استناد خود را ملاحظه فرمایند، در آن حاجی بیک به صراحت مستثنای قرار داده شده است. عریضه دیگر که در آن چندین ده نفر امضا نموده اند، عدم اشتراک چنگیزی را تثبیت می‌نماید.

اقرار صریح حاجی محمد نظیف مبنی بر وجود چنگیزی بعد از دو بجه در خانه مومی‌الیه از قوی‌ترین حجت‌های است که کذب ادعای اندر را روشن می‌سازد.

اخبار شرافتمندانه صدها نفر و اسناد دیگری که در محکمه ارائه می‌شود، همه و همه مبین عدم اشتراک چنگیزی در مظاهره و نشانه روسیاهی معاندین است.

۵ - آقای اندر هم‌چنان با یک دندگی خاصی در فقره پنجم صورت دعوی خود می‌گوید: «مدیر صاحب اداری ولایت که در زمره هیأت موضوع شمولیتی هم داشته بعد از توضیحاتی زیادی ارقام داشته، نظر به مخابره تیلیفونی شیرآقا ضابط هیأت نظار گدام هنگر باعث هم در ابتدای حادثه شامل بود و بعد از سربه‌راه کردن موضوع تحت توقیف قرار داده شد و چنگیزی را هم قرار شنیدگی‌اش شامل حادثه گفته است».

آقای اندر متوجه باشید که:

الف - وقتی که بارها گفته ایم و می‌گوییم که آقای آئین مدعی درجه یک و طرف دعوای ماست، برای صاحب اندک بصیرتی واضح می‌شود که نظریه آقای مدیر اداری به مثابه گودی کوکی والی و مسؤول‌ترین شریک جنایت والی چه ارزشی دارد؟

گذشته از آن آقای اندر دقت کنند که مدیر اداری براساس مخابره تیلیفونی شیرآقا چنین نظری داده است. و چنانچه در فقره ششم صورت دعوی تذکر رفته، نظریه شیرآقا نیز بر پایه حدسیات استوار بوده و مشارالیه «باعث» را نمی‌شناخته است. نمی‌دانم منطق آقای اندر چه حکم می‌کند که آیا نظریه مبتنی بر پایه مخابره تیلیفونی یک شخص ناشناس در مورد متهم مهم است یا اخبار رأی‌العین شخص قوماندان مبنی به وجود باعث قبل از شروع مظاهره در تحت نظارت قوماندان.

اخبار ده‌ها نفر و استثنایی در عریضه و شهادت دایر به نبودن چنگیزی در ساعت بعد از دو بجه در صحنه تظاهر، همه مدارکی اند که نظریه احتمالی مدیر اداری را تردید می‌نمایند و حکم محکمه نمی‌تواند بر پایه احتمالات باشد.

۶ - آقای اندر در فقره ششم صورت دعوی می‌گوید:

«شیرآقا خان ضابط صاحب هیأت نظر گدام هنگر در جوابیه ورق (۱۶) دوسیه گفته که وی ظهورالله و باعث‌نامان را رویتاً معرفتی نداشته، ولی قرار گفتار شاملین حادثه واقع کنار گدام هنگر در اثنای ۹ یا نه و نیم بجه روز تاریخی ۱۳۵۱/۹/۲۹ بوده است.

و این هم پاسخ آقای اندر:

نظریه پوشالی آقای شیرآقا که مورد استناد آقای اندر واقع شده است، در مورد ظهوری منطقی ندارد. زیرا ظهوری بدون هیچ گونه شک و شبهه در این تظاهر دموکراتیک دهقانی اشتراک نموده و افتخار می‌کند که در یک چنین تظاهری اشتراک و مطابق به مواد ۳۱ - ۳۲ قانون اساسی از دموکراسی و عدالت اجتماعی و از حقوق مردم دفاع و دشمنان مردم و دموکراسی را افشا نموده است.

برخورد شرافتمندانه مقتضی آن بود که برای ظهوری و سه نفر مشترکین دیگر در این مظاهره دموکراتیک مطالبه تقدیر و مکافات می‌شد. زیرا تنها دخالت به موقع آن‌ها بود که خطرات حوادث جبران‌ناپذیر این تظاهر هزاران دهقان گرسنه و خشمگین و جان به لب رسیده را رفع نموده و آن را در مسیر معقول قانونی و مسالمت‌آمیز رهبری و به انجام کشانید.

آقای اندر خوب می‌داند که کنترل و مهار نمودن خشم هزاران دهقان از جان گذشته‌ای که در روز قبل از مظاهره به خودی خود و بدون دخالت این و آن، دور موثر والی را احاطه نموده و در ضمن افشاء رو در روی جنایات والی، او را به چنین و چنان تهدید می‌نمودند، کار ساده و پیش پا افتاده‌ای نبود.

آقای اندر می‌دانند اگر حسن نیتی در میان نمی‌بود، سد چپاول و غارت گندم که در میدان بی در و دیواری که نامش را مارکیت مندوی گذاشته اند، از قدرت چند نفر پولیس محدود قوماندانی ساخته نبود. و این خود دلیل خوبی بر عدم وجود قصد سوء در مورد چپاول گندم و کذب ادعای اندر است که علاوه بر بداهت موضوع و حکم عقل و منطق، اخبار صدها مسلمان و شهادت عده‌ای از مسلمانان مؤید ادعاست.

هرچه در مورد باعث، آقای اندر دقیق باشند: شیر آقا خان اشتراک احتمالی باعث را از زبان دیگران ساعت ۹ یا نه و نیم بجه محتمل خوانده است. در حالیکه قوماندان امنیه سابق و وکیل ولایت با صراحت و قاطعیت، قرار داشتن «باعث» را ساعت ۹ بجه و پیش از آن که مسؤولین گدام هنگر، آغاز مظاهره را تیلفون کنند در قوماندانی و تحت نظارت اعلام کرده است و آقای اندر مسبوق اند که حکم محکمه بر مبنای قاطعیت است نه احتمالات جعلی.

۷ - آقای اندر در فقره هفتم اتهامیه خود با تلاش تب‌آلودی چنین ادامه می‌دهد: «عبدالرحیم خان ضابط هیأت نظار هنگر در جوابیه ورق (۱۵) متذکر گردیده که وی در مورد اخلاگران حادثه واقع کنار گدام هنگر از نزد نفری پرسان کرده، نفری بحرالالدین باعث را هم به وی از شاملین اخلاگران معرفی کرده ولی شخص عبدالرحیم خان، باعث را معرفی نداشت.»

آقای اندر!

اگر قضاوت تاریخ، نسل آینده و فردای رستاخیز را لحظه‌ای به یاد می‌آورید، هرگز جرأت نمی‌کردید این قدر زحمت بیهوده را در راه کتمان حق و نفی بدیهیات به خود هموار سازید؛ ورنه خنده‌آور است که یک عنصر مدافع حقوق عامه با سفسطه‌های تهوع‌آوری بکوشد سرنوشت یک انسان بی‌گناه را به فرمایش این یا آن عنصر متنفذ محکوم سازد. توجه کنید!

عبدالرحیم خان به حیث یک پولیس فعال اظهار داشته است که کسی باعث را در ردیف مظاهره‌چیان وانمود کرده است و عبدالرحیم، باعث را معرفی نداشت. مگر تشخیص یک نفر مشترک در مظاهره برای یک پولیس مؤظف و هشیار، کاری دشوار می‌باشد که آقای عبدالرحیم خان نتوانست مشخصات باعث را مرئی نماید. خیر این چندان کار مشکلی نبود؛ در صورتی که راستی باعث در تظاهر سهم می‌داشت. مگر خوشبختانه نبودن باعث در مظاهره هر نوع امکان تثبیت اشتراک وی را از بین برده است که تصدیق شرافتمندانه قومندان سابق مبنی بر موجودیت باعث در ساعت قبل از آغاز مظاهره در قوماندانی، به مشکلات جعل‌کاران افزوده است.

تصدیق و اخبار عینی قومندان امنیه سابق هر نوع احتمال اشتراک باعث را در تظاهر از ریشه تردید می‌نماید. امیدواریم آقای اندر دیگر این‌طور بی‌خریطه فیر نکند!

۸ - آقای اندر که تعفن تلاش‌های بی‌ثمرشان شامه‌ها را متأذی ساخته است و خود نیز از ته دل به بی‌برکتی منطق کاذب و انفعال محصول آن نفرین می‌فرستد و آخرین شلیکی که مایوسانه انجام می‌دهد تا شود صیدی را که اربابانش مؤظفش ساخته اند، از پای درآورد و رکارد تازه‌ای برقرار نماید؛ مگر از آنجا که روزگار ما، روزگار شکست طلسم منطق استبداد و دوران پیروزی حقایق و واقعیات است، این دفعه نیز تیرش به سنگ می‌خورد و افسرده و نامراد در حالی که جز

باد در کف ندارد، هم‌چنان به احتمال بافی و خیال‌پردازی ادامه می‌دهد. اندر صاحب می‌گوید: «سرم‌امور صاحب پولیس در جوابیهٔ ورق ۱۴ دوسیه بیان داشته که **بحرال‌الدین** تخمین به وقت ده بجه روز از طرف قوماندان صاحب برایش تسلیم داده شده است.»

و متعاقب نظر سرم‌امور مثل گرسنهٔ قحطی‌زده‌ای که به طعمه‌ای دست می‌یابد، غریو مستانه‌ای سر داده، فریاد می‌زند که چون «وقوع حادثه و دیدن **بحرال‌الدین** باعث از طرف شهود و کذا تسلیمی باعث برای سرم‌امور صاحب، تمام آن به اوقات تخمینی تعیین گردیده، بنابر آن از جوابات‌شان چنین درک می‌گردد که **بحرال‌الدین** نام مذکور قبل از ظهر یوم مذکور، یعنی در هدایت حادثه شامل بوده ولی بعد از آن که حادثه را سر به راه و شعله‌ور ساخته (!) و ... بالاخره به منظور این که خود را نظر به زرنگی که در شأن وی موجود بوده از اتهام حادثه (!) دسیستاً! رهایی حاصل کرده باشد نزد قومندانی ... حاضر گردیده است. نکته ... این جاست که **بحرال‌الدین** بعد از آن که از ... جرم به قومندانی امنیه احضار گردیده، شب آن روز ۲۸ - ۲۹ قوس ۱۳۵۱ محمد واصل‌نام پدر ظهورالله‌نام ضامن آن شده ... ضمانت‌خط آن را شخصاً این‌جانب نزد سرم‌امور صاحب پولیس مشاهده کرده‌ام. لذا ... ثابت و مبرهن است که **بحرال‌الدین** در خانهٔ ظهورالله شب مذکور را سپری داشته و ... با هم استشاره نموده و به فردای آن (۲۹ - ۹ - ۱۳۵۱) به ایقاع حوادث فوق اقدام و بعد از آن ... به قومندانی حاضر گردیده و به اصطلاح هم لعل را به کف آورده و ... بنابر جریان فوق شهادت شهود (!) مندرج ورق (۷۵) الی ورق (۱۱۵)، بالخاصه محتویات ورق (۱۱۵) دوسیه در مورد **بحرال‌الدین** نام مذکور کاملاً مصداق داشته، هیچ‌گونه اشتباهی در آن دیده نمی‌شود و ...».

ارادتمندان آقای اندر صرف به احترام ریاست محاکم و رفع توهم ناشی از خموشی، در حالی که بندل بندل سلام نثار گل روی آقای اندر می‌کنیم، مَهر سکوت را در این زمینه شکسته به پیش‌گاه این با وفاترین درخیم عهد بعد از توشیح قانون‌اساسی و این آشتی‌ناپذیرترین دشمن سوگند خوردهٔ دموکراسی و عدالت اجتماعی احترامانه به عرض می‌رسانیم این‌که:

الف - سرم‌امور صاحب پولیس که نظریهٔ او را دلیل قاطع و ازاله‌گر هر نوع اشتباهی در مورد مسؤولیت **باعث** پذیرفته‌اید، جز این که تسلیم‌داده‌شدن باعث را در حوالی ساعت ده بجه از طرف قومندان صاحب توضیح می‌کند؛ دیگر چه چیز را به حیث مدرک الزامی ارائه می‌دارد؟ مگر این نظریهٔ سرم‌امور پولیس با اظهار قوماندان سابق امنیه که می‌گوید: «باعث ساعت ۹ بجه قبل از آغاز مظاهره نزد او بوده و ده بجه تسلیم سرم‌اموراش نمود.» چه الزامیتی را در باره ارائه می‌دارد؟ آری **باعث** گفته و می‌گوید که تا ساعت ده نزد قوماندان بوده است و بعد از آن در تحت نظارت سرم‌امور پولیس درآمده است.

ب - اگر آقای اندر نمایش گر بی اراده صحنه توطئه جلادان استبداد نیست. اگر آقای اندر مدعی است که مسلمان است و دل مسلمان بارگاه تجلی الهی است. اگر اندر به صفت یک جوان مؤمن، خدا را همیشه ناظر و عالم السر و الخفیات می داند؟! با چه جرأتی دست به چنین توطئه‌ای آلوده است که از نظر هیچ کسی حتا قضات محترم پوشیده نیست. ای کاش سنت الله بر آن می بود که هاتفی آواز می داد و بر دروغ زنان و تهمت بافان نفرین می فرستاد. توجه کنید!

«اندر» مبارک دُرفشانی می کند که: «وقوع حادثه دیدن باعث ... و کذا تسلیمی باعث برای سرمأمور به اوقات تخمینی تعیین گردیده ... چنین درک می گردد که باعث در مظاهره بوده است.» همین و بس.

قضات محترم!

از آن جا که چاه کن در چاه گفته اند، آقای اندر با همه تلاشش سرانجام آگاهانه یا غیر شعوری اعتراف نموده که باعث را فقط روی تخمین قبلی و تعیینات عندی و درک احتمالی و ایجاد محمل های تقریبی که نشانه ای از تعمد و تفتین است، کوشیده اند مسؤول قلمداد کنند. البته این اعتراف آقای اندر یک اعتراف شرافتمندانه ایست و ولی باز مس آقای اندر وقتی روشن می شود که بنا به فرمان ولی نعمتانش ناگزیر می گردد یک عنصر قربانی چنین توطئه ای را مسؤول و محکوم سازد.

راستی همان طور که آقای اندر گفته اند، تنها مجبوریت های تحمیلی بوده که برخلاف واقعیت کوشیده اند با محاسبات عندی و روی برآوردهای ارتجاعی و جنایتکارانه، پای باعث به تظاهر کشانیده شود، ورنه خلق خدا و خدای خلق می دانند که باعث در آغاز تظاهر در تحت نظارت قوماندان سابق بود که قاطع ترین دلیل علم رئیس صاحب محاکم، نظریه قومندان و وکیل ولایت وقت و دیگر موئیدات است که فرمان نفرین بر جلادان و دسیسه کاران را صادر می کند که مجوز این فرمان ماده (۱۶۸) اصولنامه اجراءات حقوقی محاکم عدلی است.

ای کاش آقای اندر بیش ازین در امر اشمئزاز وجدان لجاجت نورزیده از خداوند بخشش بخواهند.

ج - آقای اندر که به زعم خود به برگ و ساز در نظریات پرداخته، باعث را به موجب زرنگیش شامل و سربراه گن حادثه پنداشته، از ضمانت خط آقای محمد واصل خان و سپری نمودن شب در جای ظهوری به طور ثابت و مبرهن حرف می زنند. خدمت این آقای سفسطه باف عرض می شود که واقعیت امر آنست که قبل از آغاز مظاهره، باعث در نزد قوماندان بوده و آقای واصل جان الحمدالله زنده اند، خود موضوع اعطاء ضمانت خط به قوماندان صاحب امنیه ولایت را روشن و روی آنهایی را که ضمانت خط جرم را عوض ضمانت خط فیض آباد وانمود می کنند، سیاه می سازد.

آنچه مربوط به ماست این است که با اقامه شهود، ادعای حضرت اندر را مبنی بر نبودن باعث در شب (۲۹) در خانه ظهوری ثابت سازیم و دروغ این آقای مدعی شرافتمند حقوق عامه را در سایر ادعاهایش نیز آشکار نماییم. زیرا با ابطال جزء، کل نیز باطل می‌شود. با همه آنکه تظاهر دموکراتیک بوده، توجه اندر را به ماده (۲۶)^{۱۱} قانون اساسی معطوف می‌سازیم.

۵ - در مورد استناد آقای اندر به اوراق ۷۶ الی ۱۱۵ با توضیحات قبلی در مورد تأثیر و خصومت والی و حاجی محمدی‌ها و اینکه این آقایون مدعی اند و نمی‌توانند شاهد باشند و با اشاره به ماده (۸۱) قانون اجرای جزایی اکتفا می‌کنیم.

۹ - آقای اندر در فقره نهم بهتانیه خود متذکر شده اند که: «بحرالدين، ظهورالله، غلام صديق، حيات الله و قيام در دوسيه متكرر جرم هم معرفي شده اند.»

۱۱ - ماده بیست و ششم: آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد.

آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است و انفکاک نمی‌پذیرد. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد.

هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد. هیچ‌کس را نمی‌توان مجازات نمود مگر مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.

هیچ‌کس را نمی‌توان تعقیب یا گرفتار نمود مگر بر طبق احکام قانون.

هیچ‌کس را نمی‌توان توقیف نمود مگر بر طبق حکم محکمه با صلاحیت و مطابق به احکام قانون.

برائت ذمه حالت اصلی است. متهم تا وقتی که به حکم قطعی محکمه محکوم علیه قرار نگیرد بی‌گناه شناخته می‌شود.

جرم یک امر شخصی است. تعقیب، گرفتاری یا توقیف متهم و تطبیق جزا بر او، به شخص دیگری سرایت نمی‌کند.

تعذیب انسان جواز ندارد. هیچ‌کس نمی‌تواند حتی به مقصد کشف حقایق از شخص دیگر، اگرچه آن شخص تحت تعقیب، گرفتاری یا توقیف و یا محکوم به جزا باشد به تعذیب او اقدام کند یا امر بدهد.

تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد جواز ندارد. اظهاری که از متهم یا شخص دیگر به وسیله اکراه بدست آورده شود اعتبار ندارد.

اقرار به جرم عبارت است از اعترافی که متهم به رضای کامل در حالت صحت عقل به ارتکاب جرمی که قانوناً به او نسبت داده شده در حضور محکمه با صلاحیت می‌نماید.

...

الف - هر چند اتهامات وارده از طرف ارتجاع به «باعث» و برائت‌های افتخارآمیز «باعث» به همگان معلوم است. باز هم اگر تنها باعث را به زعم ارتجاع، متکرر جرم وانمود می‌کردید، مثل اینکه بزرگان سلف شما ادعا کرده بودند، حرفی نداشتیم و فقط اینقدر می‌گفتیم که باعث نه تنها مجرم نیست، بلکه دشمن آشتی‌ناپذیر مجرم است و شما به حکم ماهیت تجاوزکارانه خود کسی را مجرم می‌گویید که با جرایم شما مبارزه کرده است.

ولی در مورد ظهورالله «ظهوری»، غلام صدیق «ساعی»، حیات‌الله «رنجبر» و قیام‌الدین «قیام» نمی‌دانم با چه مدرکی ما را مجرم گفته اید؟ کدام محکمه؟ در کجا؟ و به کدام جرم ما را محکوم ساخته است که مجرم متکرر گفته شویم؟!

اگر آقای اندر به اهمیت وظیفه اجتماعی و نقش منفی و مثبت‌شان در سرنوشت هزاران متهم بیگناه پی می‌بردند و قانون اساسی را پیش استادی می‌خواندند، می‌فهمیدند که ماده (۲۶) قانون اساسی می‌گوید که کسی را بدون حکم محکمه نمی‌توان مجرم گفت؛ مگر دریغ که وظیفه در کشور ما به اساس قد برابری است!

ب - اینکه متهمین یا شهدای تیغ استبداد آئین این عنصر بیمه‌شده به غرب را مجرم وانمود کرده اید، باز هم مثل همیشه آب را نادیده موزه کشیده اید. زیرا جز شما چه کسی می‌تواند اشتراک در یک چنین مظاهره دموکراتیک و سراسر افتخارآمیز را جرم قلمداد کند؟ ما از مقامات ذیصلاح جداً خواستار مکافات می‌باشیم.

ج - ما چار نفر: «ظهوری»، غلام صدیق «ساعی»، حیات‌الله «رنجبر» و «قیام» افتخار می‌کنیم که یک چنین مظاهره عظیم دهقانی در چوکات مواد ۳۱ - ۳۲ قانون اساسی را رهبری نموده ایم و با شهامت فرزندان صدیق این مرزبوم، دشمنان خلق و دشمنان منافع خلق را افشاء کرده ایم. آری ما مبارزه کرده ایم و تا آنجا مبارزه می‌کنیم که ریشه‌های فساد اجتماعی و عوامل بدبختی را از میان برداریم و خواهش می‌کنیم که دشمنان بشریت کلمه جرم را که به ما نسبت داده اند واپس بگیرند! زیرا طوری که گفته شد اگر رهبری قانونی ما چار نفر نمی‌بود حتماً کار مظاهره به جاهای باریکی می‌کشید.

۱۰- آقای اندر در فقره دهم بهتانیه خود وانمود کرده که:

«هیأت ضبط قضایی مدعی علیهم مذکورین را به حیث اخلاک‌گر و توهین کننده (اولوالامر و رئیس حکومت) و رژیم موجوده دولت و متجاوزین به حقوق عامه - گندم حکومت - مسؤول قلمداد کرده اند.»

مگر وقتی به تکرار می‌گوییم که تحریف ماهیت دموکراتیک تظاهر قانونی ۱۳۵۱/۹/۲۹ و افزایش برگ و سازهای نفرت انگیزی بر آن، همه و همه به دستور والی و دارو دسته او است. پس استناد به نظریه به اصطلاح ضبط قضایی عیناً استناد دزد به نظر دهن جوال گیر نیست؟!

نقش ویرانگر و مستبدانه آئین را با روابط و علایقش همه می‌دانند. هم اکنون آقای اندر از گرفتن نام آئین به خود می‌لرزند. چطور آقای اندر دروغ می‌گوییم؟ شما را به خدا در این محضر تاریخی بگویند که از والی چطور هراسی داشتید؟ مگر از مأمورین قوه اجراییه در بدخشان به استثنای قومندان امنیه وقت کدام مرد بود که از والی نمی‌ترسید؟! و به دهل آئین نمی‌رقصید؟ کیست که از این حقیقت آفتابی خبر نیست؟

درین صورت چه ساده‌لوحی شیادانه‌ای است که مأمورین ضبط قضایی را ورای اتموسفیر والی تصور نموده، شریک جنایات والی ندانیم و نظرات کاملاً دستوری‌شان را معیار تعیین سرنوشت فرزندان صدیق و مسلمان مردم سال‌ها جفاکشیده‌ای بدخشان قبول نماییم!

موقف هر کدام از هیأت ضبط قضایی که بعضاً هیأت تحقیق هم بودند، در قبال «آئین» از نظر چه کسی پنهان مانده است؟ چه کسی از یکه‌تازی‌های فلان مدیر در زیر سپر حمایت «آئین» تا سرحد بی‌اعتنایی به قانون و مصونیت وابستگانش از چنگال قانون که در دوسیه‌های نسبتی‌شان بیانگر آنست، آگاه نیست. و این یکی از آقایان مشمول هیأت تحقیق است که مثل نظر هیأت ضبط قضایی آقای اندر به نظرش مستند شده است؟!

عضو دیگر هیأت، آقای مدیر است که دست‌نشانده و محرم راز آقای آئین است. مردی که هستی و تار و پود وجودش زمزمه‌گر نیایش ولی نعمتش «آئین» بوده، تبدیلی آئین او را به سوگ و سیه‌پوشی کشانیده است و این همان کاسه گرم‌تر از آتش است که در خصومت با ما متهمین از هیچ عملی مضایقه نمی‌کرد تا آنجا که در شرایط سرمای کشنده زمستان امسال، در حالی که برف تکه تکه می‌بارید، با تغییر قیافه به دور و بر قومندانی آمده کشیک می‌داد تا مگر کسی را که برای خدا و به نام انسانیت به احوال پرسی ما می‌آمد، چهره و تسلیم پولیس نماید(!). مگر اتکاء به نظر همچو عناصر، اتکاء جلاد به دست و پاگیر نیست؟!

ارتباط اعضاء دیگر هیأت ضبط قضایی به والی را مطالعه شماره (۱۲۹) روزنامه بدخشان و موضوع یک میل تفنگچه و بیست هزار افغانی و ده ها فاکت و سند دیگر روشن می‌سازد.

دین مقدس اسلام، قانون اساسی و مناشیر دموکراتیک بین المللی، هیچ کدام اجازه نمی‌دهد که نظر خصم علیه خصم و له شریک خود مورد استناد قرار گیرد و این فقط آقای اندر و منطق مبتکر اندر است که برای جلب منفعت خود و باند مربوطه اش هر نوع واهیاتی را استخدام می‌کند؟!

مگر مشت کوبنده‌ای که به دهان منطق اندر وارد می‌شود، همانا اخبار، اشهاد و مدارکی است که تکذیبش مستلزم بلاهت اندری و عداوت ذاتی با حق و حقیقت است. و از همه نیرومندتر علم قاضی و محتویات ماده (۱۶۸) قانون اجراءات حقوقی محاکم عدلی است.

آقای اندر خجالت‌آور است این که همه به شمول قضات محترم می‌دانند که در ادعای خود حق به جانب نیستید. مرتکب گناه بزرگی شده اید و در پیکار حق و باطل در سنگر باطل قرار گرفته اید.

الف - آقای اندر در فقره یازدهم اتهامیه چنین می‌نویسد: «چون متهمین ... به ... مسؤول گردیده می‌بایست ... مواد ۳۴، ۱۳۹، ۷۲، ۱۳۲ و ۶۵ قانون امنیت عامه تطبیق می‌شد، ولی از این که ماده (۱۴) قانون مذکور هدایتی داده ... اینجانب مساعد اول سارنوالی ولایت ... از رئیس صاحب محکمه و اعضاء دیوان امنیت عامه می‌خواهم که متهمین مذکورین را به جزای ذیل مجازات فرمایند ...».

وضع آقای اندر در این لحظات اخیر سفسطه‌بافی و استنتاج، به مرد عطش‌زده‌ای می‌ماند که در تلاش آب همچنین به دنبال سراب با چشم از حدقه برآمده و زبان خشک و حالت افسرده تا آنجا می‌دود که سرانجام از پای می‌ماند و چون یأس و ناامیدی کارش را به هذیان کشانیده است، در واپسین نفس‌های خود آب زلال می‌خواهد.

مکرر در مکرر گفته ایم که مظاهره روز ۲۹ - ۹ یک مظاهره دموکراتیک و قانونی بوده به منظور تطبیق ارزش‌های مندرج قانون اساسی و افشاء دشمنان و تخطی‌گران از قانون اساسی صورت گرفته است. مکرر گفته ایم که اخلال گروه غارتگر آئین و باند اوست که با حیف و میل گندم امدادی و دامن‌زدن لهیب فقر و گرسنگی و ایجاد تشنج، امنیت را اخلال و با تقسیم گندم به مشتی از دهن جوال گیرانش که تنها یک قلم آن که به حاجی محمدی صورت گرفته، به شصت هزار سیر می‌رسد، گندم را به غارت رسانیده است و قابل مجازات، والی و باند اوست، نه افشاگران جنایت ایشان.

مکرر گفته ایم که دوسیه نسبتی ما که محتویات آن مورد استناد اندر قرار گرفته، جعلیات و توطئه‌ای بیش نیست و جازدن مدعی و خصم به جای شهود ناشی از نافهمی است.

مکرر گفته ایم و می‌گوییم که باعث، چنگیزی، ظهیر ولد ضمیر و افسقال زهیر در تظاهرات اشتراک نداشته اند و دیگران که افتخار اشتراک آنرا دارند، کارشان قانونی و مطابق ماده ۳۱ و ۳۲ قانون اساسی است.

مکرر گفته ایم و می‌گوییم که اسناد و شهودی در میان است که عدم اشتراک باعث، چنگیزی و دو ظهیر و قانونیت اشتراک ظهوری، ساعی، رنجبر، و قیام را تثبیت می‌کند. سپس تلاش تب‌آلود اندر بنا به دستور باندش در اشتراک (باعث، چنگیزی، ظهیر و زهیر) و ضد دموکراتیک جلوه‌دادن اشتراک ظهوری، غلام صدیق، قیام و حیات الله یک تلاش مماثل همان مرد عطش‌زده و ادعای مجازات اندر هم مانند ادعای آب زلال همان لب‌تشنه و سراب‌زده‌ای نیست؟ بلی شکی نیست که رسیدن برای یک تشنه‌لب هامون‌زده به آب زلال با مراتب آسان‌تر است از این که مغز مالیخولیایی بکوشد حقایق را کتمان و ماهیت امور را تحریف نماید. «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا». اخبار و اقامه شهود در محکمه واقعات را توضیح نمودنی است.

آزمندی تعنت‌آگین آقای اندر در خصومت با متهمین و اشتباهی کاذب مومی‌الیه تا آنجا طغیان می‌کند که برخلاف تعامل ادبی محاکمه به ادامه نفس مواد اکتفا نکرده با تثبیت در وظیفه خاص قضا مبنی به بررسی کیفیت احوال متهمین مانند همان تشنه لب بیچاره، آخرین میعاد تعیین‌شده در قانون را تأکید می‌کند.

راستی چه بدبختی و چه رنج‌آور است این که در یک دستگاه اسلامی، وجدان یک مدعی‌العموم آنقدر دچار تلوث گردیده باشد که علی‌الرغم معلومات خود و برخلاف وجدان با اشاره ابروی این یا آن عنصر مستبد - خدا، رسول، قیامت و شرافت را نادیده گرفته با آن که می‌داند مظاهره دموکراتیک بود، با آن که خوب می‌فهمد فلان متهم در مظاهره اصلاً شمولیت و دخالتی نداشت، چنین پیشنهادی را انجام می‌دهد. غافل از این که الحمدلله مردم مسلمان اند و اجازه نمی‌دهند سرنوشت مشتی عناصر بیگناه قربانی فلان جلاد بی‌رحم و خدانا ترس شود. نمی‌گذارند آقای اندر، این مغز شستشونده بی‌اراده هر چه دلش می‌خواست، بکند. نمی‌گذارند دیوانه شمشیربه‌دستی، فرزندان‌شان را همان طور که خواست قربانی نماید.

آقای اندر گستاخانه و بدون اعتنا به قوانین و بدون هراس از مسؤولیت چشم را خوابانده، ظهیر ولد محمد ضمیر خان را به شش سال حبس محکوم می‌سازد. و تجسس این آقا در موضوع به حدی بچه‌گانه است که نخواسته است بفهمد که ظهیر متهم در همان روز مظاهره، تا بیگاه مشغول وظیفه اداری بوده و قطعاً به میدان مظاهره نزدیک نشده است که البته امضاء نامبرده در کتاب حاضری در روز مذکور و نیز اخبار و اشهاد ده‌ها نفر شاهد مدعاست.

نمی‌دانم چرا آقای اندر خجالت نمی‌کشد از این که برای یک نفری که در تظاهر اصلاً شرکت نکرده، جزای شش سال حبس مطالبه می‌کند. برای کسی که اینک شهود از عدم اشتراکش در تظاهر شهادت می‌دهند.

افسقال متخلص به زهیر در همان روز مظاهره از خان آباد می آید و بدون آنکه سهمی در مظاهره گرفته باشد، فیض آباد را به قصد بهارک ترک می گوید که اخبار و شهود بیانگر حقیقت است.

گذردم صفتی آقای اندر و قساوت نامبرده به حدی است که برای یک مسافر رهگذر به جرم این که چرا به روز مذکور وارد بدخشان شده، چار سال حبس می خواهد!

آری کسی که قساوت و بی رحمی سراچه دلش را به لانه هوی و هوس مبدل ساخت و پرده ضخیم سیاه که در اصطلاح قرآن کریم «رانش» می خوانند دلش را فراگرفت، آنگاه دیگر باکی ندارد از این که چه کاری می کند. آیا در این کاری که انجام می دهد، خدا خوش می شود یا دشمنان خدا.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

خلاصه

۱ - تظاهر[ات] تاریخی چهارشنبه ۱۳۵۱/۹/۲۹ به رهبری ظهیری، غلام صدیق «ساعی»، حیات الله «رنجبر» و قیام الدین «قیام» به حکم نص صریح قانون اساسی و در چوکات مواد ۳۱ - ۳۲ این قانون صورت گرفته و هدف آن تعمیم موازین دموکراسی و عدالت اجتماعی و افشای جنایات غلام علی «آئین» و دارودسته معلوم الحالش که صدها هزار سیر گندم امدادی حق مردم را مورد غارت و چپاول قرار دادند، بود. قانونی بودن مظاهره را شهود ثابت می سازد.

۲ - در این تظاهر دموکراتیک دهقانی نه کسی قصد چپاول گندم را داشت و نه کسی به شخصیت رئیس دولت و رئیس حکومت تجاوز کرده است و نه علیه رژیم ضرورت جهاد را شعار داده است. شهود این واقعیت را اثبات می کنند.

۳ - بحرالدین باعث از ساعت قبل از آغاز مظاهره تحت نظارت مستقیم قوماندان امنیه سابق قرار داشته و هرگز فرصت اشتراک در مظاهره را پیدا نکرده است که علم قاضی و نظریه قومندان امنیه مؤید ادعاست. شهود این ادعا را ثابت می سازد.

۴ - چنگیزی بعد از ظهر ساعت بعد از ۲ بجه در خانه حاجی محمد نظیف خان بوده و در مظاهره اشتراک نداشته است. شهود در مورد مبین مدعاست. و نیز متوجه باید بود که ده نفر ازین زمره چنگیزی را غیردخیل به مظاهره گفته اند. اوراق ۱ و ۲ ملاحظه شود.

۵ - محمد ظهیر ولد محمد ضمیر خان در روز مظاهره بالای کار خود در اداره رسمی قرار داشته، امضاء کتاب حاضری شاهد مدعاست. شهود در محکمه مثبت مدعاست.

۶ - افسقال مشهور به زهیر در روز مظاهره همین که از خان آباد آمده رهسپار بهارک گردیده است که رئیس شرکت سهامی بدخشان (مخدوم عبدالحکیم خان) شاهد مدعاست. شهود دیگر نیز موجود است.

۷ - غلام علی آئین و مشتی دهن جوالگیرانش که مورد افشاء مشروع مظاهره چیان قرار گرفتند، در این دعوی خصم ما بوده و دوسیه زیر نظر و تحت نفوذ مستقیم آئین و دارو دسته‌اش با اعمال قوه و اکراه علیه ما صورت گرفته و اعتبار ندارد. نص صریح مجله الاحکام و دیگر متون فقهی دلیل قاطع ماست.

۸ - امضاکنندگان علیه ما که سارنوال ایشان را نادانسته شهود معرفی کرده به موجب آن که عریضه‌ای به فرمایش والی ترتیب و مدعی مجازات ما شده اند، مطابق احکام صریحه فقهی مدعیون ما بوده، شهادت‌شان در مورد ما فاقد اعتبار است. متون فقه و مجله الاحکام مؤید مطلب است. صفحه ۹۳ مجله الاحکام.

۹ - اخبار صدها نفر و اشهاد گروهی از مسلمانان ثابت می‌سازد که ادعای سارنوالی مبنی بر وجود قصد غارت گندم و اهانت به اولوالامر و عدم شعار جهاد علیه رژیم به وسیله مظاهره چیان و اشتراک باعث، چنگیزی، ظهیر و افسقال دروغ و بهتان بوده، مدار اعتبار نیست و شهادت قاطع‌ترین دلیل بعد از اعتراف است.

۱۰ - علم شخص رئیس صاحب محاکم در زمینه‌های فوق دستاویز محکم بوده بر اساس ماده (۱۶۸) اصولنامه اجراءات حقوقی محاکم عدلی، دعوی «اندر» قابل سمع نیست.

خاتمه

جناب رئیس و اعضای محترم دیوان امنیت عامه بدخشان؛

جنايات و تبهكاری‌های «آئین» و باند مربوطش در بدخشان آفتابی‌تر از آن است كه نیازی به تشریح داشته باشد. تراژیدی معدن لاجورد كه خود «آئین» قوماندۀ تجاوز به خانه‌های كسانی كه به افشاء عمال تجاوزگران به جان و مال مردم بی پشت و پناه دست زده بودند، [داده بود] در خاطره‌ها زنده است. تجارت آئین در لفافۀ مبارزه با تریاك و كشانیدن مبارزین ضد تریاك به نفع مشتی از قاچاق‌گران تریاك در شغنان كه خوشبختانه محكمه با اعطای برائت، بی‌گناهی‌شان را تأیید نمود، پشتیبانی بی‌دریغ از عمل شوم قاچاق تریاك ولسوال‌ها و علاقه داران در شغنان، اشكاشم، درواز، واخان و خواهان از نظر پوشیده نیست.

انباشت محبس بدخشان از ده‌ها بی‌نوی بخت‌برگشته که آقای «آئین» بدون حساب و کتاب و بدون استیذان محکمه باصلاحیت و برخلاف فقرات ۱- ۲- ۳ ماده (۲۶) قانون اساسی روزگارشان را سیاه و کارشان را به سلول‌های نمناک این محبس کشانیده است، از جنایات قرون وسطایی این والی جانی به شمار می‌رود.

زندانی‌ساختن بیش از بیست نفر از شاگردان لیسه شاه محمود، به گناه احتجاج علیه بی بند و باری و آزادی در نقل دختر والی در امتحان عمومی، دلیل آشکاری بر استبداد و باطن نفرت‌انگیز «آئین» است. معامله ضد انسانی و ضد قرآنی «آئین» با دو طفل معصوم و دلیر: غلام ربانی^{۱۲} و محمد ایشان^{۱۳} که بشریت از آن ننگ دارد، به جرم افشای وحشی‌گری‌های عمال والی و مبارزه با قاچاق تریاک و جنایت‌های عبدالحلیم ولسوال درواز و حاجی بیک معاون متوسطه فطرت و عده معلوم‌الحال دیگر و مورد ضرب و شتم، غل و زنجیر قراردادن این بهترین دو فرزند با شهامت دهقانان درواز و انتقال آن‌ها با زنجیر و زولانه و پای پیاده، لب خشک و شکم گرسنه ذریعه دوازه نفر ژاندارم مسلح و یک صاحب منصب از درواز الی محبس فیض‌آباد و سکوت سیاسی والی در مورد تعیین سرنوشت آنها تا این دم، در حالی که از زندانی‌شدن‌شان بیش از شش ماه می‌گذرد و تراژیدی است که تا مردم درواز زنده است و دنیا هست فراموش نمی‌شود.

غارت و چپاول ده‌ها هزار سیر گندم امدادی به وسیله «آئین» و دار و دسته‌اش در حالی که فقر و گرسنگی بیداد می‌کرد و صدها خانه را خراب و هزاران فامیل را آواره و دربه‌در ساخت که مرگ دلخراش شاه مردان قل، غلام علی و ... در کنج سرای و کنار خیابان و در راه به دست‌آوردن یک مشت گندم، نمونه کوچک آن به شمار می‌رود و صدها فاجعه دیگر همه و همه جنایاتی اند که سکوت در برابر آن، خیانت به خدا، قرآن، دموکراسی، عدالت اجتماعی و اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

۱۲ - زنده‌یاد غلام ربانی از کدرهای برجسته سازمان سیاسی به رهبری بدخشی که پس از قیام جوزا-سرطان ۱۳۵۴ خورشیدی با مولانا باعث و حفیظ آهنگرپور و همراهان دیگر دستگیر و در محکمه نظامی جمهوریت سردار داود به زندان محکوم شد. پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ بجای آزادشدن از زندان، چندی بعد با دیگر یاران، خلاف تمام موازین قانونی و حقوق بشری از سوی حاکمان جنایتکار حزب دموکراتیک خلق مانند هزاران فرزند این سرزمین دزدانه به دست جلادان خونخوار سپرده شد.

۱۳ - زنده‌یاد محمد ایشان نیز از کدرهای شایسته و پیشگام آن سازمان که به حیث آموزگار در درواز خدمت می‌کرد، در سال ۱۳۵۷ بدون هیچ گناهی مانند ده‌ها هزار هموطن دیگر توسط آدم‌ربایان همان حزب ربوده و ناپدید شد.

مبارزه با این جنایات والی و باند معروفش نه تنها گناه نیست، بلکه اجابت مشروع داعیه قرآنی بوده، امتثال از فرمان: «وَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» می باشد. و تنها خائنین به خدا و خلق خدایند که با تحریف ماهیت امور عمل قرآنی و انسانی را جرم و جنایات قلمداد می کنند و تلاش می ورزند تا با این سیاست های اربعابی و زد و بند و فشار و اختناق، جلو مبارزات مشروع و قانونی را گرفته باشند. ولی ما با آواز رسا اعلان می کنیم که:

«ما مردم دوست هستیم ... ما نمی توانیم با دلی آسوده و خیال راحت، تماشاگر درد و غصه مردم باشیم. و برای همین هم که در این راه، آزادی خود را از دست داده ایم پشیمان نیستیم. ما می خواهیم انسان ها، انسان باشند، بدبختی و بی عدالتی وجود نداشته باشد...»

پیروز باد مبارزه در راه دموکراسی و عدالت اجتماعی!

مرگ بر دشمنان بشریت!

عدالت قرآنی را از پیشگاه جناب رئیس و اعضای محترم دیوان امنیت عامه خواهیم.

اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

چند برگ نمونه دستنوشته مولانا باعث (تایپ متن کامل در بالا):

صورت دعوی خاں لوالی ولایت بلخستان

این بنام محمد اندر شاه عد اول خاں لوالی ولایت بلخستان متخلص به «بالت» ولد دارم محمد الدین
شاهن لوالی دروز و ظهیرالدوله محمد واصل شاهن و لوالی جرم و محمد صدیق ولد حاجی حیرا -
محمد خان شاهن نیز برادر و حیات الله ولد محمد صالح و قیام الدین ولد امام یار شاهن مرکز
ولایت دافشغال مشهور به زچیر ولد محمد حسین با شنده و لوالی جرم و زچیر ولد صغیر شاهن
مرکز حاجی بیک ولد حیرا عبدالرحمن خان شاهن مرکز ولایت بقره دلی اقامه دعوی دارم :
دولت اوراق مرتبه عالی بر مطالب ذیل می باشد :

۱- مخطوطه پیشینداریه فرماندانی انبیه ولایت غوالی والدشان محترم و البیاض حیاتان میرید
که تاریخ ۲۹ - ۹ - ۵۱ از طرف بیکده اخلاک کران غزم و اراده چپاول گندم حکومت بوقوع
پیوسته ولی از طرف قوه انبیه مخالفت گردیده اند در نتیجه اخلاک کران و غار کران گندم
حکومت از طرف شهودش بن دوشیه مدعی علیهم فوق الذکر معرفی گردیده اند .

۲- جمع غیزی از مردم بصفت شهود طلق ماده (۷۵) قانون اجازات جزای عرفیه و التزم
نظام محترم ولایت بخوره و مدعی علیهم مذکورین را به ارتکاب جرم توهمین حکومت - که منظورشان
از توهمین شاه و صدر اعظم بوده چنانچه در جردیات شهود دیگر مذاجم اوراق صریحاً از
ایشان تذکار داده شده - و اراده به غارت نمودن گندم حکومت تحت اثر و پنهانی
بجالدین نام مذکور متهم شده اند . ورق - ۹ - دوشیه ملاحظه شود .

۳- شهود ورق - ۷۹ - الی - ۱۱۵ - بعد از تشوخیات مفصله در مورد مدعی علیهم مذکورین
چنین بیاناتی را اراده داشته اند .

۴- خدعه این دشته فتنه جو به حکومت و فرمانداران مکتب - [که زمانه داران مکتب] -
که زمانه داران مکتب را در جوابیه - ۱۱۵ - شاه و صدر اعظم لفته محض و ناسزا می گفتند و به

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام پروردگار توانا و دادر

جناب امین و اعظم محترم دلائل امنیت عامه و ولایت پرستان

ای ساسی

۱- بکرالدین "تاجت" ولد مرحوم دایه محمدالدین خان سکن ولسوالی درووز - تذکره نزدیمیت قمر ۱۳۱۸
۲- غلام الله "نهوری" "محمد واصل خان سکن ولسوالی جرم دایه تذکره ۲۱۴۹/۳۱۸ - ج ۳
۳- غلام صلیب "سای" "مرحوم میرزا محمدخان" "علوته دایه شهر نزدیک
۴- قیام الدین "قیام" "ایام یار خان سکن آنطرف حدود شهر ضیف آباد
۵- حیات الله "نجر" "ولد مرحوم محمد صالح خان سکن شهر ضیف آباد
۶- حاجی بیک "چتری" "میرزا عبدالرحمن خان
۷- محمد فلیح "ارغوی" "ولد محمد حمید خان سکن شهر ضیف آباد
۸- اسفند "نحیر" "ولد مرحوم ارباب محمد حسن خان سکن ولسوالی جرم
در مایه مدعی علیهم صحر احرار مسکین ، باعین و درووی جمع تقریبات شروع میباشیم
اینک و نافع خود را بررد اثبات داده در طرف آقای غلام محمد خان متعلق به "اندو"
سازد خاندانی ولایت پرستان ذیل تقدیم می داریم :
بمیزان یادآوری متذکر می شویم که دین و نافع در جنبه سیاسی مآله کماله صرف
نظر نموده و توجه عمدتاً بر آن را در مورد به مطالعه شماره (۱۴۹) جرعه پیام و بعد از
جلب می نمایم و فقط به جنبه های حقوقی مآله می پردازیم :
آقای اندو بکم اندک نامور و معذورند ، کار می مبادی در و نافع دارا دار
خوش خدمتی به والی و در و کشته معلوم الحال والی را تا آنجا می کشند که از پای

احترام از سند قضای در میان نمی بود، هرگز زحمت دفاع را بخود حمل و خاصه موضوع را بعلم قضات محترم واکذا را می شدیم.
 اکنون بحکم ضرورت می پردازیم به تمیز ورد جمعیات آقای اندر ما عد
 اول خاتونال ولایت :

رد اتهام مدعی العموم

①- آقای اندر ما عد بانا شکی خاص که هرگز به ازنده یک مدافع حقوق عامه نیست در نخستین فقره اتهامیه خود بدون آنکه بعزورت تدکراء تألیفیت و تمکن اصلی و تمکن شهرت و ضروریات دیگری ازین قبیل پی برده باشد سکرش از نشاء پیروزی در احتشاش فرمان والایشان آقای « آئین » چشم بکثیر دوخته میگوید : « ملوظه پیشینادیه فرمانداری انیه ولایت عنوانی والایشان و الی حاجب نشان میدید که بتاريخ ۲۹ - ۹ - ۱۳۵۱ از طرف مکیده اخلاکگران غرم ورزاده چپاول کنندم حکومت بوقوع پیوسته ولی از طرف قوه انیه مامولت گردیده اند ، در نتیجه اخلاکگران و غارتگران کنندم حکومت از طرف شهودشان دوشیه مدعی علیهم فوق الذکر گردیده اند : موجز ناشی گری منافی تصدی دفاع حقوق عامه عبارت است از :

الف - تألیف زدن دستوریه و فرمانیه بنام پستیادیه .

ب - وانموده ساختن مدعی و ضم بعنوان شخصیت ثالث بیطرف .

ج - استعمال بخنای کلمه اخلاکگران و چپاولگر در جایکه اصله این استعمال موردی ندارد .

د - عنوان کردن شهود به یک بنده فرمانیش والی و حاجی محمدیپا عارضین

سَلَح و سَر حَاجِب مُنِيب از دروز الی محبَس مُنِيب اَبَاد و سَكُوت سَلَايِي والی در مورد تعین سِر نوبت
آنها تا ایدم در حالیکه از زندانی شدنشان بیست روز شش ماه می گذرد و ترانه ای است که
تا مردم در روز روزه است و دنیا هست فراغش نمیشود.

غارت و چپاول ده که هر روز سیر گندم ابداری بوسید «ایین» و در دوستی در حالیکه
فقر و گرسنگی بیداری کرد و صد غانه را غراب و هزاران نامل را آواره و در بدست خست
که درک دلتراش تا هر دقتش - غلام علی و ... در کج سیرای و کنار خیابان و در راه برگ
آوردن یکمشت گندم نمونه کوچه آن شمار می رود و صد غانه دگر همه و همه جنایاتی اند
که سَكُوت در برابر آن خیانت بخدا، قرآن، دموکراسی، عدالت اجتماعی و عدول جهانی حقوق بشر است
مبارزه با این جنایات والی و باید معروفش نه تنها گناه نیست، بلکه اجابت مشروع داعیه
قرآنی بوده، امتثال از فرمان: و جاهد و اخی سبیل الله با موالکم و انفسکم «بیابان
و تنهایی خائنین بخدا و خلق خدا را که با تحریف ماهیت امور و قرآنی و الهی را جرم و
جنایت قلمداد می کنند و تندی می ورزند تا با این سیاست های اربابی و درویشد
نش و خفتاق جلومبارزان مشروع و نامشروع را گرفته باشند ولی ما با آوردن یکمشت گندم که:
« ما مردم دوست هستیم... ما نمی توانیم با ولی آسوده و خیال راحت و تماشاگر در
و غصه مردم باشیم، و برای همین هم که درین راه، آزادی خود را از دست داده ایم
بیشماران نمیشیم. ما می خواهیم الهی باشد - الهی باشند، بدینجهت و بعد الهی وجود
ندارسته باشد...»

پروژه باد مبارزه در راه دموکراسی و عدالت اجتماعی!

مرگ بر دشمنان بشریت!

عدالت قرآنی را از پیشگاه جناب رئیس دواغنه محترم دیوان اعلیٰ عامه خواندیم
اعلایا هو اقرب للتقوی